



پروژہ مدیریت چند منظورہ جنگل های هیرکانه  
جوامع توانمند، محلی های پایدار، میراث جهانی

# مروری بردانش بومے دریلیران



www.chfp.ir



پروژہ مدیریت چند منظورہ جنگل های هیرکانے

جوع توانمند، جنگل های پیدار، میراث جهانی

## مروری بردانش بومے دریلیران



۴	پیشگفتار
۶	جغرافیای چالو
۸	گیاهان
۹	بهره‌برداری از فرآورده‌های جنگل و گیاهان دارویی
۱۲	درختان
۱۵	حیات وحش منطقه چالو و بلیران
۱۹	دریازه مردمان چالو
۲۱	دام‌پروری چالو
۲۷	وظایف چوپان و گالش
۳۰	میراث فرهنگی و آثار تاریخی چالو
۳۰	معماری و بافت روستا
۳۱	هنر و صنایع دسته
۳۷	قصه‌های قدیم چالو
۴۱	فهرست از دانش بومی جنگل نشینان

## پیشگفتار

آنچه که امروزه با عنوان علم می شناسیم، فرضیات و تجربیات آزمون شده ای است که صحت آنها با روشی علمی و پذیرفته شده به اثبات رسیده است و در بسیاری از مواقع این فرضیات بر مبنای دانش بومی افراد باتجربه ای است که در گذر زمان آن به دست آمده است.

از دیر زمان در هر منطقه ای، متناسب با وضعیت زیست محیطی آن، جوامع انسانی و محلی یاد گرفته اند که برای بقا خود چگونه محیط زیست خود را مدیریت کرده تا ضمن بهره مندی، مانع از تخریب آن شده و پایداری لازم را ایجاد نمایند. این دانسته ها در قالب دانش بومی از نسلی به نسل دیگر منتقل و با اضافه شدن تجربیات جدید به آن دقیق تر و معتبر تر شده و تا پیش از ابداع روش های امروزی تحقیق و گسترش علوم دقیقه، حلال مشکلات و مسائل بوده اند. در سالهای اخیر آشکار شده است که با ورود و ترجمه دانش سایر ملل و به ودیعه گرفتن روش ها و تجارب آنان بدون در نظر گرفتن تفاوت های بین جوامع، فرهنگ ها و فضاها نمی توان به توسعه پایدار و بادوام دست یافت.

دانش بومی، دانشی کل نگر بوده و طبیعت را به شکلی یکپارچه و در ارتباط با دیگر اجزای آن مورد بررسی قرار می دهد به طوری که این دانش در پی کشف رابطه بین اجزای طبیعت است. تجربه روشن ساخته است که بسیاری از تکنیک ها و روش های سنتی در عرصه تولید، فرهنگ و اجتماع در جامعه محلی به دلیل سازگاری و تطابق با زیست بوم این جوامع، همان روش هایی هستند که امروزه معرف روش های رسیدن به توسعه پایدار می باشند.

پروژه مدیریت چند منظوره جنگل های هیرکانی به منظور ایجاد چارچوبی برای مدیریت چند منظوره با هدف حفظ تنوع زیستی با آگاهی از ارزش و جایگاه دانش بومی در مدیریت پایدار جنگل تلاش نمود تا در این راه از تجارب و دانش بومی جوامع محلی بهره مند گردد. لذا برای این منظور

آقای دکتر سعید نوری نشاط سرپرست تیم بسیج جوامع محلی به دلیل ارتباط مستقیم با جوامع محلی در حوزه های پایلوت پروژه هیرکانی مسئولیت هماهنگی و هدایت تهیه و تدوین این دانش را بر عهده گرفت.

این مجموعه با همت آقای محمد غفاری معروف به پیرطاهر از جوامع محلی منطقه چلاو آمل به رشته تحریر در آمد و با کمک آقایان سعید نوری نشاط، جواد یعقوب زاده، مهدی الماسی و دیگر اعضای تیم بسیج جوامع محلی ویرایش و آماده گردید که جا دارد تا از تمامی مساعی آنان قدردانی گردد. همچنین لازم است از خانم مارال مرتضوی که بازخوانی و ویرایش آن را تا حدی که به متن اصلی آسیبی وارد نگردد بر عهده داشته و از خانم رؤیا نصیری که زحمت بازخوانی کتاب را کشیدند، تشکر گردد.

در آخر لازم است اعلام گردد مطالب این مجموعه، حاصل دانش بومی منطقه چلاو آمل بوده و ممکن است که حاوی مطالبی باشد که با علوم نوین مطابقت کامل نداشته باشد. لذا به منظور حفظ امانت نگارنده محترم آقای محمد غفاری این مطالب عیناً آورده شده است و نگارش آنها به معنای تایید آن از طرف پروژه مدیریت چند منظوره جنگل های هیرکانی نمی باشد.

داریوش بیات

مدیر ملی پروژه

## درباره محمد غفاری مشهور به پیر طاهر

محمد غفاری ملقب به پیر طاهر متولد ۱۳۴۸ در چلاو است. خانواده ایشان از بزرگان قریه چلاو بوده اند. ایشان از نسل عالم ربانی آخوند ملا صالح ابن احمد مازندرانی است. آخوند ملا صالح از بزرگان عصر خویش به شمار می رفت و داماد علامه مجلسی بود.

اصلیت خانواده آقای غفاری از آمل، چلاو- روستای گنگرج کلاکه مشهور به طایفه خانداندار یا خانیان گار گنگرج کلا چلاو بود که تا به امروز خانواده ایشان در روستای مذکور زندگی می کنند.

## جغرافیای چلاو

دهستان چلاو در جنوب شرقی شهرستان آمل قرار دارد و جزء بخش مرکزی آن محسوب می‌گردد. این دهستان دارای هفت آبادی است که در منطقه میانکوهی مرطوب و جنگلی قرار دارند. فاصله آخرین آبادی چلاو از شهرستان آمل حدود ۴۵ کیلومتر است. چلاو از مناطق مهم دامداری در شهرستان آمل است و مراتع آن در پهنه‌ای وسیع‌تر از محدوده آبادی‌هایش تا ارتفاعات ۳۰۰۰ متری (کوهستانی سرد) گسترده شده‌اند. اهالی آبادی‌های مختلف چلاو در فصول گرم و سرد سال بیابلق و قشلاق می‌کنند که این عامل در گذشته معنا و مفهوم کاربردی تری داشته است. جنگل بلیران قشلاق چلاوی‌ها بوده است.

چنانچه از تاریخ گذشته طبرستان برمی‌آید، چلاو منطقه بسیار گسترده و وسیع بوده که از سمت شرق به دامغان، از جنوب به شمیرانات تهران کنونی، از غرب به منطقه رستم دار نور و از شمال به دریای کاسپین می‌رسیده است.

چلاو قلعه‌های بسیار زیادی دارد که تاکنون مورد بررسی تاریخی قرار نگرفته است. من باب مثال قلعه خشت سی، قلعه کال چنگوم، قلعه سردارخال، قلعه احمد سیاه، قلعه اردشیران، قلعه دزک، قلعه بورجی کلا، قلعه قلعووش یا قلاووش، قلعه راستانک، قلعه کوترو و محل‌هایی که در گذشته تخریب شده‌اند مثل ازارکتی، کراتکتی، منگله، عالی کلا، پست خنه سر بلیرون، جزنوء، پنج راغون، نوه، اسپه اشت، شیردارخال، دکونه سر، کتره، بیما، راستانک، نیال، می‌آنرود، امامزاده قاسم، دیوا، کنگلو، شلمون، اسپه رز، زر زمین، نقل سر، نقل بن، خوش، بهرآب و همه این مکان‌ها دارای آثار و قبرستان می‌باشند. بنابراین می‌توان گفت که در گذشته چلاو به روایتی چهل پارچه آبادی داشته و به روایتی دیگر دارای سی‌وسه پارچه آبادی بوده است.

چهار سامان کنونی چلاو از سمت دشت روستای نظام‌آباد، از شرق منطقه‌ی بندپی شرقی، از جنوب کوهستان اندوار و نشل (مکانی که خرم نام دارد)، از غرب روستاهای ازکه، محمدآباد، پرن، شاه زید،

از جنوب شرقی بین فیل بند و آقا شیخ موسی (مکانی که در آن سنگ نوشته ای وجود دارد به نام تور بزه سنگ) و از جنوب غربی کلاه رود (که در سامان روستای نیران یا نیرون و مراتع زیبای نقل سرو کردل) می باشد.

از میان راه های منتهی به چلاو قسمتی از شاه راه ارتباطی شهر آمل به چلاو در حاشیه رود هراز در منطقه ای بنام کلرد باقی مانده است. این راه در کناره رود بر روی صخره ای به طول یک صد متر با مصالح سنگ و ملاط ساروج ساخته شده که هم اکنون قسمتی از آن توسط پروژه سد مخزنی هراز یا منگل تخریب شده است. این راه با رسیدن به پل منگل تبدیل به دو راهی می شد که از یک سمت به تهران و ری آن زمان و از سمت دیگر به چلاو و سپس به منطقه فیروزکوه و دامغان می رفته است. راه های دیگری که دام داران و قبایل در فصل بیلاق و قشلاق از آن استفاده می کردند، گواردنه بند- ارشته بند- ششمیر بند می باشد.

چارق پوشان چلاوی در زمان فصل بهار از منطقه قشلاق یعنی بلیران و روستاهای پایین چون محله شهنه کلا و خرمن کلا به سمت کوهستان چلاو کوچ می کرده اند و سپس در پائیز باز می گشتند. از مکان های دیدنی چلاو می توان آب معدنی گر او، لاله زار، ارگ خشت سی و در بالادست کوهستان چلاو قلعه امامزاده قاسم، کوه عروس خونی، آبشار بورجی کلا و از حیات وحش آن می توان به پلنگ، گرگ، خرس، سیاه گوش، روباه، شغال، راسو جنگلی (دله)، گورکن، سمور، سنجاب، انواع مارها و جوندگان و در فراز همه این گونه ها، مرال که از زیباترین گوزن های ایران است و بز کوهی، قوچ، آهوی خاص این منطقه شوکا، خوک، و پرندگانی زیبا همچون قرقاول، ایا، تیکا، کوک، سیلم، انواع دارکوب، گنجشکان متنوع، دو نوع کبوتر یکی بنام کبوتر جملی یکی بنام کبوتر ته، دارتلا و عقاب بزرگ است.



## گیاهان

گیاهان از عوامل مهم در حیات هر جامعه روستایی می باشند. در منطقه بلیران و چلاو، گیاهان مهم‌ترین نقش را در چرخه زندگی مردم و طبیعت بازی می کنند؛ چون بیش تر مردم این مناطق دامدار هستند، بنابراین پوشش گیاهان در سطح جنگل مهم است و انواع پوشش گیاهی که دام از آن می چرد، برای دامدار سودمند است. به همین منظور دامدار باید از دانش بومی برخوردار باشد که بتواند از گیاهان به خوبی بهره برد، بی آن که نابودشان کند. دامدار می داند کدام گیاه برای دام سودمند و کدام یک برای دام مضر است. بنابراین در مناطق مختلف جنگلی، بر اساس بلندا و خاک منطقه، گیاهان گوناگونی می رویند که دامدار تمام آن ها را می شناسد.

گیاهان در حیات همه موجودات نقش به سزایی دارند. در بیابان چلاو، گیاهانی رویش دارند که در پروارشدن دام و شیردهی آن ها بسیار تأثیرگذارند و مردم به خوبی از این مسئله آگاه هستند و برای این که گیاهان را حفظ و بهره برداری نمایند، لازم است آن چراگاه ها را به درستی مدیریت کنند. برای مثال، در فصل بهار تا زمانی که گیاهان به عمل گرده افشانی نرسند از آن چراگاه ها بهره نمی برند.

گیاهان به دسته های زیادی تقسیم می شوند که عمده آن ها برای بومیان کاربرد دارند. گونه ای از گیاهان در فصل بهار، زمانی بسیار کوتاه رویش داشته و زود از بین می روند و مردم بومی از آن ها برای مصارف غذایی بهره می برند. بومیان، خوب می دانند در یک چراگاه چه زمانی باید وارد شده و چه زمانی بیرون بروند و هرگز از چراگاه بیش تر از گنجایش آن بهره نبرند. بیش ترین چراگاه های دامداران در پوشش جنگلی و بخش کم تری در چراگاه های بالادست واقع شده است. بنابراین جنگل با پوشش گیاهی برای حیات دام دار بسیار مهم است، زیرا دامدار از درختان برای خوراک دام بهره می برد.

گیاهان در تولید اکسیژن، جذب دی اکسید کربن و تغذیه سفره های آب زیرزمینی تأثیر اصلی را می گذارند و مردم این مناطق به خوبی از گیاهان پیرامون خود و اهمیت آن ها آگاهی داشته و در نگهداری از آن ها کوشا می باشند.

در گذشته، کشاورزی در این منطقه شامل کشت گندم، جو، سیب زمینی، تره بار و میوه درختان سیاه ریشه مانند سیب، آلوچه، گردو و گلابی بوده است. افزون بر آن از گیاهان دارویی خودرو در جنگل و کوهستان بهره می بردند.

## بهره برداری از فرآورده های جنگل و گیاهان دارویی

### نگاهی به برخی از گیاهان دارویی منطقه

• **هوک چو<sup>۱</sup> [hukču]**: گیاهی علفی است که نام فارسی آن «گل عسلی» است و در گویش محلی به آن هوک چو گفته می شود. این گیاه را از ریشه در آورده، سپس پوست ریشه اش را می جوشانند و با روغن دامی مخلوط نموده تا از آن کر می به دست آید که به آن «هوک چو مرهم» گفته می شد. این گیاه برای رفع خشکی پوست دست، پا، صورت و ترمیم زخم، به ویژه در سرمای شدید زمستان به کار می رفت.

• **اوشم [ušem] / اویشن<sup>۲</sup>**: اویشن گیاهی است بوته ای و اثرات دارویی برگ آن برای رفع درد معده و اثنی عشر مفید می باشد. مردم محلی آن را در ماست می ریزند یا در خورشت ها به کار می برند. امروزه اویشن را دمنوش می کنند که خلط آور است و برای درمان سرفه های خشک، سرماخوردگی و التهاب دستگاه تنفس مؤثر است.

• **قارچ ها**: مردمان بومی از قارچ های گوناگون که در جنگل رشد می کند استفاده می کرده اند. قارچ های بومی و خوراکی منطقه عبارت اند از کر مئوش [kermauš]، آگله [ägele]، ایه گوشک [ayyegušek]، افرا گوشک [efragušek]، زرده کیجا [zardekijä] (در منطقه جنگلی پایین دست) و غاز لار [gäzläř] (که در فصل پاییز در جنگل رشد می کند). کر مئوش، قارچی است دکمه ای که در روزهای بارانی تیرماه یا پاییز در مناطق بالادست جنگل می روید. زردکیجا

1-Arnebia decumbens 2-Thymus Kostchyanus

گونه‌ای قارچ گوشتی زرد رنگ است که گفته می‌شود مزه‌ای مانند گوشت دارد. کیجا در گویش تبری به دختر گویند. گویا برای نرمی و ظرافت این قارچ به آن چنین گفته می‌شود. بیش‌تر این قارچ پیرامون درختانی چون راش، ممرز و بلوط رشد می‌کند و در یک دوره بیست روز تا یک ماه در جنگل (اواخر مرداد یا اوایل شهریور) یافت می‌شود. افراگوشک رنگ زرد مایل به خاکستری دارد و به تدریج به رنگ قهوه‌ای شکلاتی درمی‌آید. این قارچ خوراکی را می‌توان در روزهای پس از باران بر تنه‌های درختان برگ‌ریزی چون افرا، سپیدار و انجیر مشاهده کرد. ایه‌گوشک که بالا و درون آن قهوه‌ای است، در جنگل‌های جلگه‌ای تا بلندی ۱۵۰۰ متر، هر جا که گیاه ایه باشد، می‌روید.

• **اوجی [uji]:** اوجی یکی از گونه‌های پونه است. از برگ خردشده اوجی تازه (که بوی تند و مطبوعی دارد) به عنوان سبزی اصلی توپری‌ها مانند شامی، کوکو و خورشت‌ها یا سبزی‌خوردن و دلال ماست نیز به کار می‌رود. اگر اوجی را همراه با سیب خرد شده با سنگ بکوییم، تبدیل به ماده‌ای خوش‌مزه می‌شود که «اوجی سیب» (سکه تنی) [seketeni] نام دارد و برای درمان اسهال و استفراغ کاربرد دارد. پونه از جمله گیاهان پرکاربرد این منطقه است.

• **پیت نیک [pitenik]:** گونه‌ای دیگر پونه (ویلوزا) یا پونه کوهی است که پوشیده از کرک‌های فراوان بوده و بویی تند دارد؛ گاهی آن را پرورش می‌دهند چون خاصیت دارویی دارد. در گذشته، برای گلودردهای چرکی از پیت نیک بهره می‌بردند. این گیاه طبع گرمی دارد و ضد عفونی‌کننده است و همچنین برای درمان اسهال و استفراغ نیز کاربرد داشته است. برخی آن را خشک کرده و برای دلال ماست به کار می‌بردند. افزون بر آن، در غذاهای مختلف نیز کاربرد داشت.

• **کوکو سبزی [kukusabzi]:** گونه دیگری از پونه که برگی ریزتر دارد و در کوکوسبزی کاربرد دارد و به همین خاطر به آن کوکوسبزی گفته می‌شود.

• **اوتره [utare]:** گیاه اوتره / آب تره که در آب چشمه‌ها می‌روید و در بخش‌هایی از مازندران به

آن علف چشمه گفته می‌شود. این گیاه برای کم‌کاری تیروئید سودمند است. این سبزی چاشنی غذا است و کنار غذا در سفره گذاشته می‌شود.

• **گزنه**: دو نوع گزنه به نام‌های گزنا [gazenä] و کل گزنا [kalgazenä] وجود دارد که در پخت آش کاربرد دارد. گزنه برای کاهش چربی خون و درمان بیماری قند نیز سودمند است. هم‌چنین خشک شده آن به صورت دمنوش استفاده می‌شود. گزنه مزایای گوناگونی دارد و بومیان منطقه از آن بسیار بهره می‌برند. کل گزنا مشابه گزنا است و نسبت به گزنا، برگ‌های ریزتر و سبزتری دارد و در اواخر بهار شکوفه‌های سپید می‌دهد و در پخت آش، کاربرد دارد.

• **آستاء [astä]**: گیاه آستاء در فصل بهار و پاییز هم در جلگه جنگلی و هم در بیابانات چلاو می‌روید و از آن برای خورشت قلیه و بشته باش استفاده می‌شود. چون رویش آن هم‌زمان با قارچ ایه گوشک است، معمولاً بومیان این دو را با هم در خورشت می‌ریزند. گفته شده است که این گیاه برای گردش خون و کم‌خونی سودمند است.

• **ایه و اناریجه [enärije / aye]**: این دو گیاه برای دلال ماست و سبزی ماهی (ماهی شکم پُر)، هم‌چنین برای کوکو و شامی کاربرد دارد.

• **کوچنگلک [kučanglek]**: گونه‌ای گیاه خوشمزه و مطبوع که در فصل بهار و پاییز در بلندی‌ها کنار دام‌سراها می‌روید و برای پخت آش محلی کاربرد دارد. برگ آن شبیه گزنه است اما بوته‌اش بسیار کوتاه است و متأسفانه در سال‌های اخیر کمیاب شده است.

• **زرد مرغک [zarde morgek]**، **ورف لیم [varfelim]**، **منا [menä]**، **ترک سری [tarke sari]**، **سیرک [sirek]**، **شال دم [šäldem]**، **جیزا [jizä]**: گیاهانی که در فصل بهار می‌رویند و آن‌گاه که برف کوهستان کم‌کم عقب‌نشینی می‌کند، سر از خاک برمی‌آورند. زرد مرغک گیاهی است شبیه گل سیر و گل‌های زرد بزرگ و واژگون دارد. ورف لیم گیاهی شبیه به ایه است و گل‌های زرد کوچک دارد. منا از همه گیاهان قوی‌تر است و در بیابان می‌روید و برای آرامش

سودمند است و متأسفانه در حال انقراض است. ترک سری شبیه زرد مرغک است اما برگ‌های نازک‌تری دارد. سیرک، شال دم و جیزا برگ‌های بزرگ‌تری دارند و بوی تندی دارند. فاصله رویش این گیاهان تا از میان رفتن آن‌ها، تنها پانزده تا بیست روز است. بومیان بر این باورند که اگر این گیاهان را در پخت برنج به‌کار برند، بر نیروی عضلانی آن‌ها می‌افزاید و بر عمر آن‌ها افزوده می‌شود و سلامتی‌شان را تضمین می‌کند.

• **همیشک [hamišak]:** گیاهی همیشه سبز که در دره‌های عمیق و شیب‌های تند می‌روید و در زمستان، برای دام‌ها و حیات وحش کاربرد دارد، به ویژه برای بره‌ها غذایی مناسب است و در زبان محلی به آن «مزوره» گفته می‌شود و براساس رسوم مردم منطقه در نوروز برای مراسم مارمه استفاده می‌گردد.

• **خاس [xäs]:** (گیاه بوته‌ای بزرگ) گیاهی همیشه سبز است که خوراک مناسبی برای دام در زمستان است.

## درختان

برخی درختان منطقه که از میوه‌ها یا برگ آن‌ها استفاده می‌شود در زیر معرفی شده‌اند:

• **کُنْدِس / کِنِس [kondes / kenes] (ازگیل وحشی):** درختی جنگلی است که در فصل پاییز بومیان منطقه بلیران و چالو از میوه آن بهره می‌برند. زنان و مردان معمولاً از این میوه رب آماده می‌کنند که به آن کنس دیشو [kenesdišu] می‌گویند. از گذشته‌های دور، هنگام درست کردن دیشو، هر ساله جشن و آیینی برگزار می‌شود. کنس دیشو خواص گوناگونی دارد و مردمان بومی برای کاهش چربی و قند خون از آن بهره می‌برند. افزون بر آن، کنس دیشو را مانند خورشت با برنج می‌خورند. خوب است بدانیم کنس یکی از منابع غذایی پرندگان و پستانداران جنگل‌های هیرکانی در فصل پاییز است. برای دیشو، کنس باید برسد زیرا کنس کال خمیر نمی‌شود. برای

خوردن باید نیم‌پز باشد اما برای دیشو باید کاملاً پخته باشد. در روزهای خاص، زنان بسیاری جمع می‌شدند و در چیدن و دوشیدن و ... با هم همکاری می‌کردند. انجام همه این فعالیت‌ها به عهده خانم‌ها بود. در گذشته با چوب‌های بلند (روش‌ا) به سرشاخه‌های درخت ضربه می‌زدند و کنس جمع می‌کردند اما امروزه این کار با داس و تبر انجام می‌شود که به درخت آسیب وارد می‌کند.

• **ولیک [valik] (زالزالک وحشی):** به صورت دو گونه سیاه ولیک و سرخ ولیک در جنگل‌های هیرکانی یافت می‌شود و بومیان منطقه از میوه آن بصورت خام استفاده می‌کنند. هنگامی که این میوه در فصل پاییز می‌رسد، بومیان برای چیدن آن به جنگل می‌روند. آن‌ها آب این میوه را با جوشاندن می‌گیرند و عصاره آن را در درمان زخم اثناء عشر و تورم معده بکار می‌برند. هم‌چنین جوشانده برگ درخت ولیک را برای تنفس و شستشوی مجرای ریه سودمند می‌دانند. برگ درخت ولیک ویتامین سی فراوان دارد.

• **فرمونی [fermuni] (خرمالوی وحشی):** فرمونی فواید بسیاری دارند. در فصل پاییز، میوه خام و رسیده فرمونی استفاده می‌شود. بومیان منطقه می‌گویند که رب یا دیشوی فرمونی را نباید از میوه رسیده فراهم کرد بلکه باید گذاشت این میوه خشک شود، زیرا دیشوی فرمونی تازه تلخ می‌گردد. فرمونی دیشو را مردمان این دیار برای صبحانه و عصرانه می‌خورند. فرآوری فرمونی به سبک بومی و با ابزار خاص آن انجام می‌شود. شیوه چیدن آن، در گذشته، تابع نظم عمومی بوده است. زنان گرد هم می‌آمدند و همه هماهنگ خرمالوهای رسیده را می‌کنند. این‌گونه چیدن تخریب کمتری داشت.

• **درخت سرخ‌خدار [sorxdär]:** گونه‌ای از درختان کم‌یاب جنگل هیرکانی است. این درخت در بلندی‌های میان‌بند می‌روید و گونه‌ای سایه‌پسند است. میوه‌اش توکسین دارد و برای درمان برخی بیماری‌ها مفید است. حیات وحش نیز از میوه آن بهره می‌برد. بید هرگز چوب آن را نمی‌زند و بسیار دیر پوسیده می‌شود. چوب این درخت در مکان‌های خاص مانند بنای امام‌زاده‌ها و خانه‌های بزرگان قوم کاربرد داشته است. در دهه‌های اخیر، برای جلوگیری از

انقراض آن، این گونه در زمره درختان ممنوع القطع قرار گرفته است.

• در گذشته درخت تیرار یا توت وحشی بسیار زیاد بود و از آن برای کرماری (نوغان داری) بهره می بردند. اما از آنجا که چوب محکمی داشت، غیربومی ها آن را قاچاق می کردند و به سبب قطع بی رویه، دیگر چنین درختی در جنگل نیست.

• **الاش [alāš]:** از گونه های درختان همیشه سبز است که دامداران از آن استفاده می کرده اند.

• برخی گونه های درختی در زمستان، هنگامی که هیچ گیاهی سبز نیست، برگ های آن ها سبز است مانند دارواش یا همیشک، جز و الاش. دامداران سعی می کردند آن ها را خوب حفظ کنند. در میان بند، درختچه ای همیشه سبز به نام «جَل» وجود دارد که از آن برای چرای دام بهره می بردند. هم چنین در فصل سرد از «لَم» یا همان تمشک نیز استفاده می کردند.

• **پیچک (دارواش):** دامداران اجازه می داد که این گونه نیمه انگلی در طبیعت وجود داشته باشد و نمی گذاشتند زیاد شده و به آفت تبدیل گردد. میزان متعادل دارواش در زمستان باعث می شد برخی درختان یا شاخه هایشان بیافتد و این موجب فراهم آمدن غذا برای دام و حیات وحش منطقه می گردید.

• بومیان گونه شهر (شمشاد) و بعد از درخت آزاد (در گویش محلی ازار) را دوست داشته و آنها را درختان مقدس می دانستند. در اماکن مذهبی که در اصطلاح سوواشم (شمع سوز داشتند) این گونه به عنوان درخت مقدس کاشته می شد.

• دامداران از درخت ازار در فصل بهار بسیار استفاده می کردند. این گونه تنومند، چوب خوب و برگ خوشمزه ای دارد: می گویند «بهار ازار کتل بیر» [bahar ezare Katel ba-yr] (در بهار برگ انبوه ازار برای دام خوب است) - به برگ انبوه کتل می گویند - دلیل دیگر بلند و قطور شدن آن و عمر طولانی این گونه بوده است. بعد از ازار، ته دونه و افرا درختانی بودند که دامداران و

مردم به آن توجه داشتند. شمشاد نیز به دلیل همیشه سبز بودن از اهمیت زیادی برخوردار بود.

## حیات وحش منطقه چالو و بلیران

منطقه چالو و بلیران به دلیل قرار گرفتن در اعماق جنگل های هیرکانی از دیرباز تنوع زیستی گیاهی و جانوری زیادی داشته است. بیش از آن که درباره حیات وحش بگوییم، شایسته است که به تقسیم بندی منطقه از دریا تا کوه اشاره شود که در گویش محلی نام های ویژه ای دارند:

**کناره:** به ساحل دریا می گویند.

**دشت:** منطقه بالادست کناره که معمولاً جلگه ای است.

**دشت سر:** بالاتر از دشت تا ابتدای جنگل است.

**مه سر:** از ابتدای جنگل تا میان بند را گویند.

**بند بن [bande ben]:** از میان بند آغاز می شود و جایی که جنگل ناگهان با شیبی تند به ابتدای بلندی ها می رسد.

**پیلو [pilu]:** به منطقه ای که بسیار پر باران است و جنگلی بسیار غنی و انبوه با پوشش فراوان گیاهی و جانوری دارد.

**پرتاس [pertās]:** که پوشش جنگلی آن فرق می کند و کم تر از پیلو است و در آخر به منطقه بیلاقی می رسد. اینجا منطقه ای است که متخصصان به آن اکوتون می گویند.

**کوه پر [kupar]:** پوشش جنگلی که از درختچه های کوچک مانند درختچه زرشک و انگور جنگلی تشکیل شده است. اینجا مرز بین پرتاس و ساکوه است. پر در اینجا یعنی دنباله کوه. در واقع نه جنگل است و نه ساکوه.

**ساکوه [säku]:** منطقه ای که جنگل در آن به اتمام می رسد و تا مراتع و قله ها ادامه دارد.

جنگل این منطقه از نظر حیات وحش بسیار غنی است و زیستگاه حیواناتی چون: چرندگانی



مانند گراز، شوکا، گوزن، گربهسانان چون پلنگ، گربه وحشی، سیاه‌گوش، سگ‌سانان چون گرگ، روباه، شغال و حیواناتی چون سمور، تشی [taäi]، راسو، جوجه‌تیغی، گورکن، از انواع جوندگان چون موش و سنجاب، از انواع خزندگان چون مار، لاک‌پشت، بزجه و سوسمارهای کوچک، از دوزیستان مانند قورباغه و وزغ، از انواع حشرات مانند ملخ، سوسک، پروانه، هزارپا و از انواع پرندگان چون قرقاول، توکا، دارکوب، گنجشکهای رنگارنگ، عقاب، باز، بلبل و سینه‌سرخ است. در بلندی‌های این منطقه پلنگ، خرس، گوزن، بزکوهی، کبک و قرقاول و پرند بزرگی که بومیان آن را سیلم [silem] گویند و از خانواده کبک می‌باشد وجود دارند. نسل سیلم رو به نابودی است همانند گونه‌هایی مانند پلنگ، کبک، گرگ، شوکا، گوزن و قرقاول که امروز به خاطر دست‌اندازی انسان‌ها به زیستگاه حیوانات (به سبب شکار بی‌رویه یا جاده‌سازی در اعماق جنگل) در خطر نابودی هستند.

بومیان منطقه چلاو هرگز غیر از فصل شکار، به شکار نمی‌رفتند. البته زمان شکار بر حسب گونه‌ها فرق می‌کرده است، به‌طور مثال مرال و شوکا و بز را در اواخر تابستان شکار می‌کردند (زیرا در این موقع از سال به‌صورت طبیعی، نسلی که سال قبل به دنیا آمده به رشد کافی رسیده و دیگر نیازی به مراقب توسط والدین ندارند) و همیشه اولویت با شکار گونه‌های پیر در گله بوده است. بعد از نرهای پیر، دومین اولویت با مرال ماده‌ای بوده که زادآوری نداشته (در زبان تبری به آن قِصر می‌گفتند) تا کمترین آسیب را برای حفظ گله و جمعیت حیات‌وحش به همراه داشته باشد.

بومیان هرگز بیش از نیاز خویش به شکار حیات‌وحش نمی‌پرداختند و بر این عقیده بودند که اگر شکار از حد نیاز بگذرد حرام است و نفرین به همراه دارد. هرگز بی‌دلیل هیچ حیوان گوشت‌خوار و غیرخوراکی را برای تفریح یا موضوعات دیگر شکار نمی‌کردند مگر اینکه امنیت جانی آن‌ها یا گله را به تعداد زیاد در معرض خطر قرار می‌داد. هرگز پلنگ یا خرسی که به تعداد کم دام شکار کرده را شکار نمی‌کردند زیرا بر این باور بوده‌اند که پلنگ سلطان جنگل است و برای یک گوسفند یا گاو نباید نابود شود. فقط زمانی پلنگ یا سایر جانوران شکارچی را از بین می‌بردند که مستمر و زیاد به گله آسیب

می‌رسانند و به این کار خو گرفته بودند.

بومیان این منطقه، جنگلی را «آباد» می‌دانستند که در آن وحوش به اندازه کافی وجود داشت و جایی را که اصلاً سروصدای حیوانات به گوش نمی‌رسید «مخروبه» می‌نامیدند و می‌گفتند «اونجه دال نَجْمِسه» یعنی آنجا حتی صدای دال - که نوعی کلاغ است - نمی‌آید.

دام‌داران در هر گله بیش از هفت سگ داشته‌اند تا حضور این سگ‌ها موجب دوری حیات وحش از گله گردد بدون اینکه نیاز به شکار آن‌ها باشد اما گاهی تمام سگ‌ها توسط پلنگ یا خرس یا گرگ کشته می‌شدند.

اگر حیوانی را شکار می‌کردند و بعد متوجه می‌شدند که بره‌ای در شکم داشته و حامله بوده است، باور داشتند بعد از آن شکار مدت‌ها تیرشان به خطا می‌رود و اعتقاد داشتند که تفنگشان «به چله افتاده است» و تا چهل روز شکار نمی‌کردند.

آنها اعتقاد داشتند اگر با یک تفنگ ۱۰۰ حیوان شکار شود مرال در جلوی شکارچی زانو می‌زند و شکارچی درمی‌یابد که دیگر نباید شکار کند و اگر به شکار ادامه دهد به شکلی بد خواهد مرد، لذا دیگر شکار نمی‌کردند یا تفنگ خود را عوض می‌کردند.

مرال میان بومیان این منطقه جایگاهی اسطوره‌ای و عجیب دارد و همراه با افسانه‌هایی است که در باور مردم جای دارد. به طور مثال اعتقاد داشتند که مرال هرگز در حالت طبیعی نمی‌میرد.

در باره مرال‌ها اصطلاح دیگری هم با مضمون «گوکی عمر» بوده که طبق آن مرال هرگز نمی‌میرد و بعد از عمر طبیعی تبدیل به پینه (چوب) می‌شود و جایی درون جنگل می‌ماند، روی آن را خزه یا کاشم می‌گیرد و همچون درخت بی‌حرکت می‌شود اما نفس می‌کشد. داستان‌هایی در تاریخ شفاهی این منطقه وجود دارد از افرادی که وقتی می‌خواستند یک وسیله چوبی از طریق تراشیدن روی کنده درختی بسازند پس از برخورد تبر به کنده، متوجه فوران خون از کنده می‌شدند و می‌فهمیدند که این

کنده یک مرال پیر است که نمی‌تواند حرکت کند. همه داستان‌ها و افسانه‌ها نشان‌دهنده اسطوره بودن این حیوانات و جایگاه آن در نگاه مردم بومی است. حتی بر این عقیده بوده‌اند که در زمان ائمه معصومین یکی از امامان در جنگل در خواب بود که ماری قصد داشت او را نیش زند اما مرال با جلو رفتن و پا گذاشتن روی مار از رفتن مار به سمت امام جلوگیری کرد. با دیدن این صحنه کرکس تحت تأثیر قرار گرفت و بر روی شاخ‌های مرال نشست و بال‌های خود را باز کرده تا امام در سایه قرار گیرد و بر اساس این قصه‌های بومی کرکس همچون مرال جزو اسطوره‌هاست و هرگز نابود نمی‌گردد. همچنین اعتقاد داشتند که مرال «معجزی» است و هرگز گوشت یا استخوان آن را به عنوان غذا به سگ و گربه نباید داد.

یکی از باورهای مردم بومی این منطقه این بوده است که پلنگ حیوانی بسیار باهوش و توانمند است و اگر بومیان به هر دلیل خود را با او درگیر کنند و پلنگ زنده بماند این پلنگ به هر شکل که شده حتی پس از سال‌ها، انتقام سختی از آن انسان و گله‌اش می‌گیرد و در اصطلاح می‌گفتند پلنگ «غز هاکرده». بومیان هرگز اعتقاد نداشتند که باید گونه‌ای برای همیشه منقرض شود. به‌طور مثال گرگ‌ها را تا حد نابودی کامل از بین نمی‌بردند.

آن‌ها بر این باور بودند که انسان حق تصمیم‌گیری برای دیگر موجودات را ندارد و آن‌ها از آن خدا هستند. مردم نسبت به طبیعت و حیات وحش آگاهی داشتند مثلاً می‌دانستند که گراز برای جنگل مهم و سودمند است. در گذشته دام‌داران به ماری که به خانه یا تالار می‌آمد صدمه نمی‌زدند و میدانستند این مار برای دفع موش‌ها کاربرد دارد.

البته دانش بومی در زمینه حیات وحش فقط محدود به شکار نیست بلکه در زمینه مداوای دام‌های خود نیز گاهی از جمجمه حیوانات استفاده می‌کردند. برای نمونه دام‌داران برای درمان برخی از بیماری‌های دام، کله‌گزار را آتش می‌زدند، خرد می‌کردند یا می‌ساییدند و بعد با نمک مخلوط می‌کردند و به دام می‌دادند که بخورد.

متأسفانه این میزان از اهمیت حیات وحش برای مردم در نیم قرن اخیر در نگاه دامداران و بومی ها از بین رفته است.

## درباره مردمان چلاو

پیر طاهر غفاری می گوید: «چنان چه از تاریخ برمی آید چلاویان مردمانی جنگ آور و ثروتمند بوده، فرهنگ غنی داشته و در مسائل سیاسی و اجتماعی آن عصر نقش به سزایی داشتند. طبق افسانه ها فرانک، مادر فریدون پادشاه کیانی، می گوید که من فریدون را در کوهستان شلاو و در غاری به نام پیرزنا غار و در روستایی به نام دیوا به دنیا آورده ام. طبق باور مردم دیوا نمی تواند همان دیوا بندی باشد چون در پایین دست در منطقه مرتع می باشد. دیوای دیگری در کوهستان چلاو در کنار امامزاده قاسم در بلندی ها قرار دارد که بزرگان و ریش سفیدان این مکان را همان «دیوای فریدون» می نامند. چون در همین مکان غاری پیدا شده است که بومیان آن غار را «پیرزنا غار» می نامند. در افسانه ها فرانک در اظهاراتش می گوید: «من وقتی فریدون را به دنیا آوردم ابتدا او را به دهقانی سپرده و پس از روز دهم و تطهیر زنانه یا همان ده حمام امروزی، از دهقان گرفته و به دامداری داده ام که او نگهداری کند و از میان دام های خود از گاوی که شیرش پرمایه است به او بدهد». گاوی که شیرش پر بهر یا پرمایه باشد همان گاو گیلا است، فریدون بزرگ شد و هر روز بالنده تر گشت. او اندامی قوی و جسارتی بسیار داشت و زباند جوانان آن زمان بود. دیری نگذشت که جوانانی غیور و دلاور را به دور خود گرد آورد و با همراهی کاوه آهنگر و پسرانش به جنگ با ضحاک پرداخت. او ضحاک را در دماوند در بند نمود و تورانیان را که صدها سال بر مردم ایران زمین ستم می کردند از خاک این سرزمین راند و تاج شاهی را بر سر گذارد. این افسانه ها گویای آن است که مردم این دیار از تاریخچه و گذشته بسیار غنی برخوردارند.

ابن اسفندیار<sup>۳</sup> در تاریخ طبری آورده است که چلاویان چگونه مردمانی بوده اند. مردمان چلاو

۳- بهاء الدین محمد بن حسن بن اسفندیار معروف به ابن اسفندیار مورخ قرن ششم و هفتم و اهل شهر آمل می باشد. وی مؤلف تاریخ طبرستان است.

در گذشته از فرهنگ ویژه‌ای برخوردار بودند چنانچه هرکسی که وارد بازار آمل می‌شد با لباس فرمی که بر تن داشت مشخص بود که او چلاوی است. کفش چرمی که در پا داشت «چارق» نام داشت معروف به چارق پوشان چلاوی بوده‌اند و همچنین بازاری در پایین بازار آمل وجود داشت که آن را چلاوی بازار می‌گفتند. در گذشته ثروت مردمان هر منطقه چراگاه‌های سرسبز و دام و زمین‌های کشاورزی بود، بنابراین چلاوی‌ها مردمانی ثروتمند بوده‌اند که از دشت نظام‌آباد تا بیلاق چلاو از آن‌ها بوده است. جدای از کشاورزی و دام‌داری و یا دام‌پروری مردم این دیار صدها رأس گاو نر به نام «ورزا» تربیت شده داشته‌اند که در فصل بهار به کشاورزان دیگر نقاط از جمله پایین دست و لاریجان اجاره می‌دادند تا در پاییز از آن‌ها برنج و دیگر نیازمندی‌های دیگر را به جای اجاره می‌گرفتند. یکی دیگر از مشاغل این دیار زنبورداری بود. در کوهستان چلاو کشت‌زارهای زیادی داشت که هشت آسیاب داشته‌اند.

کشاورزی هم یکی از معیشت‌های مردم این دیار بوده است که هم در جلگه و هم در بیلاق بوده است و کشاورزی در منطقه عموماً کشت گندم و جو به شکل دیم بوده که بسیار حائز اهمیت است. حدود نیم‌قرن گذشته مردم این دیار در کشت گندم و جو تقریباً خودکفا بوده‌اند و برای خوراک خود و دام متکی به جاهای دیگر نبوده‌اند و کشت گندم و جو آن قدر رونق داشته که در منطقه بالغ بر هشت آسیاب آبی وجود داشته است البته در گذشته صنعت در کشاورزی وارد نشده بود و برای شخم زمین‌های کشاورزی از دام استفاده می‌شده است. کشت حبوبات و سبزیجات برای استفاده خود و خانواده‌ی دام‌داران هم رواج داشت.

چلاوی‌ها باسواد و با فرهنگ بودند و به استناد اسناد و مدارک تقویم مختص به خود داشته‌اند که سینه‌به‌سینه منتقل گردیده است.

سلاطین و امرای چلاو کیا افراسیاب و فرزندان او اسکندر خان چلاو و امیر حسن خان چلاوی بوده‌اند، بزرگان دینی چون عالم ربانی دانشمند بزرگ و ستوه آخوند ملا صالح ابن احمد مازندرانی، عالم بزرگ و فرزانه الله قلی ملقب به اقبال چلاوی و محمد بی دل چلاوی، علامه بزرگ عالم

ربانی آخوند ملا عبدالغفار خاندانار چله وی و شخصیت‌های سیاسی چون آقا ابراهیم چلاوی از اهالی چلاو بوده‌اند. از بزرگان دینی دیگر چلاو عالم فرزانه حاج ملا عبدالغفار خانکدار چلاوی است که ایشان بنا به گفته پیران منطقه، زبان حیوانات را می‌فهمید. او از نوادگان آخوند ملا صالح ابن احمد چلاوی بود. از بزرگان دیگر، حاج ملک زمانی است. حاج ملک بسیار خداپرست بوده است. پیر طاهر غفاری داستانی را از او روایت می‌کند: «در اثر بیماری طاعون تمامی دام‌های وی از بین رفتند. شبی در خواب کسی به او می‌گوید که سی رأس گاو ماده، یک گاو نر و گوساله به شما داده‌ایم. از تلار خود بیرون برو و گاوها را به درون تلار بیاور. او همین کار را انجام داد. بر روی شاخ یکی از گاوها کاسه‌ای مزین به آیات قرآنی بوده است و بومیان به آن چهل تاس می‌گویند. این گاوها از نظر رنگ با گاوهای معمولی منطقه فرق داشته است.» حاج ملا عبدالغفار غفاری خانکدار چلاوی و حاجی ملک زمانی هر دو هفت بار به خانه خدا مشرف شدند و در سفر هفتم در مکه از دنیا رفتند و قبر مبارک این بزرگواران در مکه می‌باشد.

در پایان این بخش ضرورت دارد اشاره کنیم که زمانی طایفه چلاو برای اعضای این طایفه بسیار اهمیت داشت. در مورد اهمیت طایفه می‌گفتند که ایل از پیل بهتر است. در مورد فروش خاک می‌گفتند کبلی شیخ (شیخ علی غفاری معروف به شیخ آقا) می‌گفت نباید خاک خود را فروخت و او به پسرش گفت که اگر خیلی فقیر شدید و از گنجر کلا تا پاشاکلا (چهل تاس دست بیرین اما شه خاک رو نروشین) صدقه بگیرید اما خاک خود را نفروشید. او ۸۰ سال پیش چنین حرفی زد اما اکنون ورود غریبه‌های بسیار و ویلاسازی در چلاو باعث از بین رفتن فرهنگ منطقه و طایفه‌گری شد.

## دام‌پروری چلاو

شغل اصلی مردم چلاو دام‌پروری و کشاورزی بوده و منطقه چلاو از شرایط اقلیمی ویژه‌ای برخوردار است. مردم در دشت و در روستاهایی چون میله و شهنه کلا زمین‌های کشاورزی دارند و در روستای بلیران، مردمان بیش‌تر دام دارند و در فصل زمستان در روستا می‌مانند. دام‌داری امروزی کماکان

مانند قدیم ادامه دارد. قابل ذکر است که این مردم سالیان بسیاری است که با این شیوه دامداری خو گرفته‌اند. هزاران رأس دام در این منطقه بوده که مردم از آن‌ها بهره می‌بردند و هر دام‌دار در فصل پاییز تعدادی از گوساله‌های خود را برای فروش به شهرهای مازندران و خارج از استان چون شهرری می‌برده و به فروش می‌رساندند.

دام‌داران از گذشته همراه با گاوداری، گوسفند، بز و گله‌های بزرگ اسب نیز داشته‌اند. آن‌ها گاوهای نر بسیار نیرومند و درشت‌اندام (به نام ورزا) [verzā] برای کشت و شخم زدن زمین‌های کشاورزی تربیت می‌کردند و تعداد زیادی از این گاو نر تربیت‌شده را به دیگر نقاط پایین دست و لاریجان اجاره می‌دادند بدین شکل که بعد از فصل برداشت (در پاییز) به جای اجاره از آن‌ها برنج و دیگر نیازمندی‌ها را می‌گرفتند. مردم این دیار در کنار دام‌پروری، زنبورداری هم می‌کردند و به جایگاه آن «مازکله» [mäzkele] می‌گفتند. دامداران در دامسراشان، یک گاو نر خوب که مادر آن درشت‌اندام و از نژاد خوب بوده و توان شیردهی بالایی داشت را برمی‌گزیدند. به این گاو نر جنیکا [jenikā] می‌گویند. در شیرخوارگی به آن شیر بیش‌تری می‌دادند تا زودتر بزرگ شود و توان جفت‌گیری بهتری داشته باشد. در برخی از ماه‌های سال این گاو نر را از گله سوا کرده و به چراگاهی جداگانه می‌بردند تا تنها باشد (به گویش محلی به این کار «درسی» می‌گفتند) و بهتر چرا کند و بتواند ژن قوی خود را برای بهتر شدن دام به گاو ماده انتقال دهد. دیگر این که در فصل زمستان که علف کم می‌شود برای گاو نر جایی ویژه تعیین می‌کردند. به این جای‌گاه در زبان تبری گوآیینه [guäyine] می‌گویند. حتی در این فضا آب می‌ریختند تا گل ایجاد شده مانع نشستن و خواب گاو شود و علف بیش‌تری بخورد. یک نفر را مسئول این می‌کردند که برای جنیکا، انگل درختی یا دارواش [därvāš] فراهم کند. تا بهار همین کار هر روزه ادامه داشت. در اول بهار جنیکای پروار و نیرومند را در میان گله گاو رها می‌کردند. چلاوی‌ها از آن جا که هم در جلگه بودند و هم چراگاه‌های کوهستانی را در اختیار داشتند، از جایگاه ویژه‌ای در میان دام‌داران برخوردار بوده‌اند. مردم این دیار از بزرگ‌ترین مرتع‌داران شهرستان آمل بوده و دارای کشتزارهای فراوان و دام‌پروری گسترده بوده‌اند و دام‌های هر دام‌دار دست‌کم در بیلاق و قشلاق از بیش از ده مرتع چرا می‌کرد. کوچک‌ترین دام‌دار چلاو بیش از صد رأس گاو و پانصد

گوسفند داشت. می‌گویند در گذشته میزان دام‌های یک گله در این منطقه به هزار رأس نیز می‌رسیده است. دام‌داران چلاوی در فصل زمستان در مراتع پایین دست چلاو، در حومه روستای بلیران که چراگاه‌های آن عموماً جنگلی است به دام‌پروری می‌پردازند. آن‌ها شش ماه از سال را در این منطقه که در گویش محلی به آن «مه سر» گویند به سر می‌برند و در بهار به مناطق میان‌بند و سپس در تابستان به بلندی‌های چلاو می‌روند. بلندی‌های چلاو دارای چراگاه‌های سرسبز، چشمه‌سارهای چشم‌گیر است و هوایی خنک دارد. فرآورده‌های دام‌داری کاربرد روزمره برای دامدارها و خانواده آنها داشته و مازاد را به شهرستان آمل و شهرهای دیگر انتقال می‌دهند. از دیگر فرآورده‌های دامی در این منطقه، وست، دم‌گاو، پشم گوسفند، موی بز و ... را می‌توان نام برد.

دام‌پروری در چلاو امروزه نیز به شکل کاملاً سنتی همانند گذشته است و بهره‌برداری از فرآورده‌های لبنی و گوشتی اهمیت زیادی در اقتصاد دام‌داران و مردم دارد. آن‌ها امروزه بخش بزرگی از فرآورده‌های دامی و گوشتی شهرستان را فراهم می‌نمایند. از شیر ماست درست می‌کردند و با وسیله‌ای چوبی به نام تلم [telem]، از آن کره و دوغ می‌گرفتند. از ماست پنیر و از آب‌پنیر «لور» [lur] و «سرج» [serj] و از لور «آیشه» [äyše] فراهم می‌کردند و هم‌چنین از شیر پخته شده، سرشیر و از شیر خام هم روغنی به نام «شیتوراغون» [šiturägun] می‌گرفتند که از کره تلمی نیروزا تر است.

یکی از تخصص‌های مهمی که مردم این منطقه داشته‌اند تربیت گاوهای نر یا در اصطلاح محلی همان وُرزا است. آن‌ها در طول سال نژاد گاوهای برتر را در دام‌های خود برگزیده و در سن سه تا چهار سالگی آن را تربیت نموده و به گاوآهن می‌بستند و کشت زارهای گندم و جو را شخم می‌زدند. تعداد گاوهای نر آن‌ها بسیار زیاد بوده و آن دسته از کشاورزان که در جلگه مازندران به کشت برنج می‌پرداختند، از دام‌داران منطقه این گاوهای نر را برای شخم زنی زمین‌های کشاورزی شان اجاره می‌کردند و در ازای کرایه، به دام‌دار برنج می‌دادند. اجاره گاوهای نر آن قدر بوده که اگر یک نفر شش تا هشت عدد گاو نر داشت می‌توانست خرج زندگی یک سال خود را از این راه به دست آورد؛ پس با این حساب تربیت گاو نر اهمیت به‌سزایی داشته است.



همچنین گروهی از مردم چلاو به تربیت اسب می‌پرداختند. اسب‌های پرورش یافته برای بهره بردن خود دامداران مانند سواری یا بار کشیدن بوده و یا اجاره داده می‌شدند. گاهی اسب‌های پرورش یافته را به مردمان نواحی دیگر هم می‌فروختند.

در طایفه، به کسی که عامه مردم از او حرف‌شنوی داشتند و کسی که بزرگ‌ترین دامدار و صاحب خانواده‌ای بزرگ بود، «شعف» می‌گفتند. او برای زمان ماندن در چراگاه‌ها، بیلاق و قشلاق در فصول مختلف، تصمیماتی می‌گرفت. برای حل اختلاف، دامداران در یک نقطه جمع می‌شدند که به آن نقطه «مالدارخنه» می‌گفتند و می‌توانست هر جایی باشد (از خانه یک دامدار تا یک دامسرا و ...). عموماً تصمیم‌گیری بر سر همه چیز بصورت مشورتی بین دامداران بزرگ و مسن بود و اگر در موردی اختلاف سلیقه وجود داشت تصمیم نهایی را آن کسی که شعف بود انجام می‌داد. اگر کسی برخلاف این اصول کاری انجام می‌داد توسط مجموعه دامداران تنبیه می‌شد. به‌طور مثال برای سال بعد از ورود او به مراتع جلوگیری شده یا میزان دام او را کاهش می‌دادند. کم کردن دام فرد با جدا کردن زانگاو (گاوی که زاییده) و فرام (گاوی که هنوز زاییده) صورت می‌گرفت که به او می‌گفتند فرام را بیاور زانگو را بیاور و همین کار باعث می‌شد آن مرتع نفس بکشد.

مراتع را بر اساس سیر یا من تقسیم کرده و صاحبان مراتع بر اساس آن تعداد دامشان را مشخص می‌کردند. این کار قبل از صادر شدن پروانه به شکل کنونی صورت می‌گرفت. طبق گفته اهالی هر سیر ۱۲ هزار متر است. یک من پشم گوسفند (۴ کیلو) به نخ تبدیل می‌کردند و آن نخ هر مساحتی را دایره می‌نمود آن را یک من می‌نامیدند.

میزان چرای دام در هر مرتع را بر اساس تجربه سالیان سال متوجه می‌شدند. اکنون چون صاحبان مرتع هیچ عرقی ندارند هرگونه تخریب جنگل برایشان اهمیتی ندارد. درگذشته چون دامداران خودشان را صاحبان مراتع می‌دانستند هیچ‌گونه آسیب به آن را نمی‌خواستند به‌طور مثال حتی اگر مرتعی علف فراوان داشت زودتر از موعد آن را ترک می‌کردند تا تنوع زیستی و علف آن از بین نرود. هرگز نمی‌خواستند ملکشان «سم چر» شود یعنی انقدر در آن تردد شود که سم دام علف‌ها را نابود

کند لذا قبل از اینکه شخم بخورد دام را از مراتع خارج می‌کردند. در گذشته همه در یک زمان وارد مراتع بیلاقی می‌شدند و در یک زمان آنجا را ترک می‌کردند و این دلخواه نبود. دامداران جدا از بزرگ روستا، یک بزرگ دامدار داشتند. این فرد در امور مربوط به دام بسیار خبره بود. مدیریت دام و تعداد آن بر اساس میزان توانمندی مرتع مشخص می‌شد. اگر تعداد دام زیاد بود مراتع را اجاره می‌کردند و صاحبان مراتع اجاره‌ای نظارت دقیق بر دامدار موجه داشتند و اگر متوجه فشار بیش از حد آن دامدار بر ملک می‌شدند ( در اصطلاح می‌گفتند فلان دامدار ملک را بوسینه) او را بازخواست می‌کردند.

همه دامداران این آگاهی را داشتند که درخت و چشمه و دام به یکدیگر مرتبط هستند. برای آن‌ها درخت مهم بود و تا جای ممکن از درخت زنده استفاده نمی‌کردند. هیچ روستایی اجازه برداشت چوب بدون اجازه صاحب مرتع را نداشت و در واقع هر مرتع یک جنگلبان داشت. حتی در منطقه چالو در گذشته دعوا بین صاحب مرتع با یکی از اهالی روستا موجب مرگ آن فرد روستایی شد که به برداشت چوب می‌پرداخت. در آن زمان هرگز در حال سرخانه زنی (ساختن خانه از چوب) درخت را از گردن نمی‌زدند و این دانش بومی بود که نباید از گردن درخت را زد و سال‌ها چوب مصرفی را از سرشاخه می‌گرفتند.

دامداران در راستای حفظ زیست‌بوم جنگل، مراتع را به ابعاد کوچک‌تر تقسیم می‌کردند. به‌طور مثال یک مرتع کتوسره ۲۳ عدد تالار داشت. در آن زمان مراتع کوچک‌تر و میزان چرخش دام کمتر بود لذا در فاصله کوتاه جابجا می‌شدند. وقتی علف در جنگل زیاد باشد دام سراغ نهال نمی‌رود. حرکت دام سریع‌تر بود و هرگز بیشتر از ۱۵ روز در یک مرتع نمی‌ماندند و به دلیل جابجا شدن سریع دام و بودن علف فراوان به دلیل مدیریت دامدار هرگز احشام به نهال‌ها ضرر نمی‌رساند و به همین دلیل هزاران سال دامدار، جنگل و دام با هم یک اکوسیستم جنگلی را شکل دادند.

دامداران باور داشتند که راه‌های حفظ علف در مرتع این است که:

- در حرکت بودن همیشگی دام

- توجه به سم چر نشدن خاک مرتع
- مکث کوتاه در هر مرتع.

در فرهنگ چلاو خاک را جزو ناموس می‌دانستند. در فرهنگ چلاو این اصطلاح رایج بود که برای دو چیز قباله صادر می‌کنند یکی برای زن و دیگری برای زمین و ارزش مرتع برای یک دامدار همچون خانواده بود. داروаш را روی برخی درختان توسعه می‌دادند تا در زمستان از آن استفاده کنند. در اصطلاح می‌گفتند آن را قرق کرده است و برای ۲ تا ۳ سال داروаш را نمی‌گرفتند.

در باره شیرتاش گفته می‌شود که در فصل بهار دو نفر انتخاب می‌شدند و برای از بین بردن گونه‌های غیر مثمر در مراتع درختان کنس، ولیک و لم را می‌تراشیدند. اما نهال‌های ویل و بلی، ممرز و بلوط را نگه می‌داشتند چون می‌توانستند از سرشاخه‌هایش استفاده کنند و همچنین علف به‌خوبی در کنارش درمی‌آمد. اگر قصد بریدن درختان در یک مرتع را داشتند فاصله بین درختان را رعایت می‌کردند و تمامی درختان را قطع نمی‌کردند. با بریدن درختان پیر موجب رشد نهال‌های جوان می‌شدند و اگر زمانی درختان بزرگ اجازه رشد به نهال‌های کوچک نمی‌دادند، گونه‌هایی را حذف می‌کردند. به‌طور مثال با اینکه گونه نمدار برای خانه‌سازی و ... بسیار استفاده می‌شد هیچگاه منقرض نمی‌شد. دامداران به‌گونه‌ای بومی در مدیریت گونه‌ها تلاش می‌کرد و در نگاه آن‌ها گونه‌هایی همچون بلوط و ممرز و ... نباید حذف می‌شدند.

هرگز در منطقه چلاو هیچ‌گونه درختی منقرض نشده است و دلیل آن این بود که دامدار ارزش آن‌ها می‌دانست. چون معیشت مردم اینجا دام بود به دلیل هم طایفه بودن و همبستگی‌های فراوان و همچنین نگرانی از آینده فرزندان دست به تخریب جنگل نمی‌زدند. یکی از دانش‌های بومی ویژه دامداران در سامانه‌های عرفی این بود که با کار «چم دادن» مرز طبیعی بین سامانه‌ها ایجاد می‌کردند. با بریدن شاخه‌های در مسیر مرز به‌گونه‌ای سرشاخه را به سمت زمین هدایت می‌کردند و با رشد شاخه یک مرز زنده ایجاد می‌شد. شاخه را نیم‌بند می‌زدند و قطع کامل نمی‌کردند و شاخه به رشد خویش ادامه می‌داد. به دلیل از بین رفتن دانش چم دادن این کار اکنون انجام نمی‌شود. این کار باعث می‌شد درختان

روی مرز نابود نشوند و همچنین نیاز نباشد هر سال برای درست کردن مرز کلی درخت جدید قطع گردد.

نکته آخر در این بخش این که همه دام‌داران با هم در مراتع بالادست اشتراکی به تمیز کردن چشمه می‌پرداختند. چشمه‌ها را بسیار مراقبت می‌کردند و برایشان بسیار مهم بود. به طور نمونه، کیلومترها چوب را حمل می‌کردند تا در مراتعی که درخت ندارد، مانند کنگلو پیکر، برای چشمه «نو» درست می‌کردند تا چشمه‌ها پر باشد.

## وظایف چوپان و گالش

چلاوی‌ها برای اینکه بتوانند از عهده دام‌داری برآیند گالش یا چوپان استخدام می‌کردند. به هنگام به‌کارگیری چوپان یا گالش، با وی قراری می‌گذاشتند که ممکن بود روزانه باشد یا سالانه. هر بار که قرار آن‌ها با دام‌دار به پایان می‌رسید، دوباره قرارداد تازه‌ای می‌بستند. البته اگر گالش نمی‌خواست با دامدارش ادامه دهد، باید از قبل به او اطلاع می‌داد. گاه پیش می‌آمد که دام‌دار نمی‌توانست گالش یا چوپان تازه‌ای بیابد و برای همین از او می‌خواست که کارش را ادامه دهد و دستمزد او را به صورت روزانه محاسبه می‌کرد، هر چند گالش یا چوپان دلش می‌خواست که زودتر برود چون اگر دیرتر می‌رفت یافتن یک دام‌داری تازه سخت‌تر می‌شد. خوب است بدانیم که چوپان و گالش وظایف متفاوتی داشته‌اند. کار چوپان چرای دام بود و البته هنگام دوشیدن دام‌ها، آنها را نگه می‌داشت. در این صورت باید می‌دانست که کدام گوسفندها شیرده هستند. همچنین در پشم‌چینی نیز باید کمک می‌کرد که شامل شستن گوسفندان می‌شد. دیگر اینکه به هنگام زایمان میش‌ها که بیشتر شب‌ها رخ می‌داد، لازم بود که دهان بره را به پستان مادر نزدیک کند که این تازه متولد شده شیر بمکد. صبح، باید مراقبت کند که بره مادرش را اشتباه نکند و در کنار مادرش شیر بخورد. البته میش‌ها معمولاً بره خود را با بو کردن می‌شناسند.

گالش‌ها باید صبح‌ها و غروب‌ها، گاوها را می‌دوشیدند. اگر دام‌سرا در نزدیکی روستا می‌بود، باید شیر

را به آنجا می‌رساند و اگر دور می‌بود، باید آن را به برخی فرآورده‌ها تبدیل می‌کرد. از سوی دیگر باید گوساله‌ها را به صحرا می‌برد و تا زمان شیردوشی از آنها مراقبت می‌کرد. وجه تسمیه شغلی گالش به سبب نیرومندی آنان است. بسیاری از گالش‌ها در ورزش‌های رزمی مانند کشتی سرآمد بودند. مسئولیت دیگر گالش‌ها، کمک به زایمان گاو و بردن گوساله تازه به دنیا آمده به گاوسرا (برای اینکه این گوساله تلف نشود) بود. هم چوپان‌ها و هم گالش‌ها باید مواظب باشند که در فصل تابستان، به دام‌های خود آب دهند. برای همین گاه لازم بود که چشمه‌ها مرتب و سامان یابند. لازم است که در محل چشمه، «نو» قرار گیرد. «نو» معمولاً از کنده درخت ساخته می‌شد.

فراهم نمودن علوفه در فصل زمستان یکی از کارهای چوپانی و گالشی است که آن را با گردآوردن پيله‌های لیلکی (کرات) [kerät]، داروآش و ولگام [valgām] انجام می‌دهند. در باره داروآش در بخش گیاهان توضیح داده‌ایم. گالش‌ها برای جمع‌آوری داروآش باید از درختان بالا می‌رفتند. البته امروزه، علوفه‌های دیگری مانند کاه، سبوس و کنسانتره نیز به دام می‌دهند. از جمله وظایف دیگر گالش‌ها، دادن نمک به دام بوده است که آن را به‌خاطر سلامتی دام انجام می‌دادند. برای آن که بتوان از گله مراقبت کرد، چوپان‌ها و گالش‌ها، سگ‌هایی را پرورش می‌دهند. دام‌داری بدون سگ کاری سخت و دشوار است.

بخش مهم زندگی دام‌داران، کوچ آنان است که هر ساله با توجه به وضعیت محیط و توانایی‌ها صورت می‌گرفت (و می‌گیرد). این کوچ ممکن بود در نقاط هم‌سطح صورت گیرد (کوچه افقی) و یا با تغییر ارتفاع (کوچه عمودی). دامداری چلاوی‌ها هم بر اساس این جابجایی شکل گرفته و این موضوع بر تمام جوانب زندگی آنها اثر گذاشته است. کوچ در سه مرحله از چراگاه‌های تابستانی (در بیلاق در چلاو) تا منطقه میان‌بند و سپس از آن به چراگاه‌های زمستانی در جنگل بلیران (قشلاق) صورت می‌گرفت. کوچ باید به گونه‌ای برنامه‌ریزی می‌شد که کم‌ترین خسارت را به دام وارد می‌ساخت. برای همین باید مسیر حرکت و محل استقرار دام با دقت و سنجیده انتخاب می‌شد.

یک نکته مهم این که چراگاه‌های تابستانی باید خالی از دام در دیگر فصل‌ها باشد تا زمین استراحت

کامل کند و جابجایی تخم و رویش گیاهان و سیر دیگر مسائل طبیعی انجام پذیرد و این گونه، بذر و تخم گیاهان که باد آن‌ها را در زمین پخش کرده، با حضور دام از بین نمی‌رود و در تابستان سال دیگر چراگاه پر از سبزه و گیاه است.

زمان کوچ از بیلاق به قشلاق در نیمه نخست ماه مهر انجام می‌پذیرد. در این زمان، برداشت محصولات کشاورزی انجام شده است و در این صورت دام‌داران می‌توانند نیازمندی‌های خود را خریداری کنند و زمان حرکت از قشلاق به بیلاق هم در اوایل اردیبهشت شروع می‌شود و این زمانی است که هوای قشلاق گرم‌تر می‌شود. البته دام‌داران برای گذر از بیلاق به قشلاق و بر عکس، از مسیرهای پرخطری باید بگذرند. به‌ویژه آن‌که رودخانه هراز در فصل بهار پرآب است و برخی از مناطق در مسیر، پرشیب است و هر ساله تعدادی دام تلف می‌شوند. برای حرکت از قشلاق به بیلاق، باید کارهایی پیش از حرکت انجام شوند. مثلاً سرای بیلاقی باید آماده شود. هم‌چنین آذوقه کافی باید فراهم شود که به همراه داشته باشند.

برای کوچ‌نشینی که دام اصلی‌شان گاو و تعداد آن‌ها بیش از پنجاه رأس است، کوچ از بیلاق به قشلاق در دو مرحله انجام می‌شود (این برای تمام دام‌داران صدق نمی‌کند)، در ابتدا گاوهای آبستن و شیرده را به همراه گوساله‌هایشان به قشلاق آورده در مرحله دوم میانه و آخر مهر یا زمانی که هوا رو به سردی برود گاوهای فرام (بدون گوساله) را که توانایی بیش‌تری در تاب آوردن سرما دارند به قشلاق می‌آورند. هدف از این نوع کوچ بیش‌ترین بهره‌برداری از چراگاه‌های بیلاقی و بهره‌گیری از علوفه‌های قشلاقی برای گاوهای شیرده است. تنها مشکل موجود، به سر بردن دام‌های فرام در چراگاه بدون علوفه تابستانی است. دام‌های مانده چون از دام‌سراها دور می‌شوند برایشان خطر حیوانات درنده بیشتر شده و پیرو آن، نگرهبانی بیش‌تری را نیازمندند.

یکی از مواردی که در زمان حرکت از قشلاق به بیلاق بایستی در نظر گرفت این است که در طول مسیر بایستی گوساله یا بره تازه به دنیا آمده را به مادرش نشان داد وگرنه گاو یا گوسفند مادر به اترافگاهی که آخرین بار، گوساله یا بره خود را دیده بود، برمی‌گردد.

## میراث فرهنگی و آثار تاریخی چلاو

میراث فرهنگی هر جامعه نشان از هویت و تاریخ هر جامعه دارد و در بررسی‌های انجام شده، میراثی که از گذشته در منطقه چلاو به جامانده است، پرشمارند. از مناطق تاریخی چلاو که نشان از تمدن کهن و تاریخ آن دارد، می‌توان: قلعه خشت سی، قلعه کالچنگوم، شهر باستانی سفید دشت، قبرستان کهن ازارکتی و منگله، قلعه پدقلعه، قبرستان قدیمی پنجه راغون، قبرستان اسپه آشت، قبرستان ازارچال، قلعه لشاردن و بناهای آجری تخریب شده در مرتع نوه و شیردال خال، کته یاگروسر، آثار بناها در دِکون سر و قلعه دزک در میان بند و قلعه احمد سیاه در بلندی‌ها را نام برد. همچنین قلعه‌هایی چون قلعه کلن، روستای تاریخی بَما، خرپیل، قلعه نیال و قبرستان قدیمی آن، سه قبرستان کهن در میان رود و اتاق‌های زیرزمینی آن، قبرستان کهن در امامزاده قاسم، دیوا، کنگلو، بهرک، نقله سر و نقله بن که هر کدام گویای فرهنگ و تاریخ و تمدن این دیار می‌باشد. بیش‌تر این اماکن، هنوز به ثبت میراث فرهنگی نرسیده است و چون نگهبانی نمی‌شوند، به دست حفاران غیرمجاز تخریب شده و در حال نابودی هستند.

## معماری و بافت روستا

دلایل مختلفی وجود دارد که شیوه معماری در قرون متوالی تغییراتی داشته است. کوره‌های پخت آهک و آجر و کوره پخت سفال برای پوشش بام‌ها در این منطقه نشان دهنده معماری کهن و نیمه صنعتی در دوران خود می‌باشد.

در گذشته چلاو معماری عموماً از مصالح در دسترس و بوم‌آورد سنگ و خاک بوده است. خانه‌ها و بناها با مصالح سنگ و خاک، با دیوارهای بسیار پهن و محکم ساخته می‌شد. این دیوارهای پهن جدا از استحکام به حفظ منابع گرمایشی و سرمایشی کمک می‌کرده است. پهن بودن دیوارها با مصالح طبیعی همچون عایقی عمل کرده و محیط خانه در زمستان گرم و در تابستان خنک بوده است. خانه‌ها

چهاردری بوده است یعنی از چهار سمت خانه به جای پنجره، درهای کوچک چوبی وجود داشت. سقف خانه‌ها از چوب بوده و برای عایق بودن سقف از خاک و سفال بهره می‌بردند که عایقی مناسب بود. چوب‌های به کار رفته در سقف به شکل زیبایی کنده‌کاری و حجاری می‌شدند. در درون خانه‌ها نیز برای زیبایی، دیوارها را گچ‌بری و نقاشی می‌کردند. بعدها در چلاو، مردم به ساخت خانه‌هایی از چوب روی آوردند که در گویش بومی به آن «کلچوخنه» [kalču xene] گفته می‌شود. دیوار این خانه‌ها از تنه درختانی پهن بوده که روی هم نهاده و به هم وصل می‌شدند. سقف آن هم از چوب بود و برای عایق سقف، تخته‌هایی به نسبت کوچک که لحد/لت گفته می‌شود را به کار می‌بردند. در دیوار این خانه‌ها برای پوشاندن درزهای میان تنه‌های درختان که روی هم می‌نهادند کاهگل (گل و پهن حیوانات) به کار می‌رفت که در گویش محلی به آن «گلگویی» [gelguyi] هم می‌گویند. آثار و بناهایی از گذشته بسیار دور در این منطقه وجود دارد و گویای این است که مردم با آجرهای چهارگوش و مصالح گل و آهک و ساروج، قلعه‌های بسیار عظیم ساخته و در آن سکونت داشتند.

## هنر و صنایع دسته

### موسیقی و ترانه

یکی از هنرهای چلاو که شاخه‌های مختلف دارد آوازهای محلی و نواختن ساز محلی بوده است. آوازهای محلی هر کدام سبک منحصر به خود را دارد. مثلاً در یکی از روایت‌های مردمی (اشاره به سبک طالب)، طالب فردی از شهرستان آمل و معشوقه او که زهره نام دارد دختری از دیار کوهستان چلاو است. عموماً همه مردم مازندران با سبک و لهجه خاص خود این نغمه‌ها را می‌خوانند. آواز دیگر کتولی یا لیلی جان است که در جشن‌ها و مجالس خوانده می‌شود. این آوازها با الله‌وا [lalevā] خوانده می‌شود. از آوازهای دیگر امیری و نجما را می‌توان نام برد. ده‌ها آهنگ با شعرها و دوبیتی‌های محلی خوانده می‌شود.



## صنایع دستی

صنایع دستی این دیار شامل اکثر اسباب و وسایل منزل بوده است، مانند جوله، کلز، کچه، کترا، کشن، خردخوار، چوسنخ، رنده، کرب، تلم و کنل از صنایع دستی چوبی بوده که متأسفانه بخش زیادی از هنر تولید آن‌ها در حال از بین رفتن است. گاوآهن یا (ازال)، درب‌های چوبی با قفل‌های چوبی، صنایع دستی نساجی که با دستگاه چوبی کار و کچال تولید می‌شده مانند: جاجیم، لابند یا ایزار، لباس‌های پشمی از جمله جوراب پشمی، کت پشمی، شلوار پشمی، پاییچ‌های پشمی و پیراهن‌های قمیز، دستمال‌های کتان گلدار و انواع سفره‌های نخی و کفش‌های ساخته شده از پوست حیوانات بنام کالچرم و چارق و چَمَشک (نوعی کفش کوچک) است که همه اینها از پوست گاو ساخته می‌شده است.

## آیین‌ها و مراسم‌ها

مردم منطقه چلاو از آیین‌ها و مراسم‌های خود تا حد امکان حفاظت کرده‌اند زیرا آنچه جامعه یک منطقه را پویا و از فرهنگ‌های بیگانه حفظ می‌کند، فرهنگ بومی آن منطقه است. بسیاری از آیین‌های کهن در منطقه چلاو همچنان پابرجاست.

## جشن تیرماه سبزه شو

از جشن‌های مردمان چلاو، جشن تیرماه سبزه شو است؛ روزی است که آرش پهلوان، اسطوره ایران زمین بر بلندای کوه دماوند ایستاد و با پرتاب تیری از کمان خود مرز بین ایران و توران را مشخص کرد. در عصر روز جشن، از مردمان بومی منطقه چلاو عده‌ای از جوانان گرد هم آمده که یک نفر آن‌ها (لال) سرپرست گروه بوده و ترکه‌ای بلند را به دست می‌گرفت و یکی دیگر از افراد گروه که دستیار او بوده کیسه کوچکی را بر دست داشت. این‌ها تمام روستاها را گشته و به در خانه‌ها رفته و با ترکه بر در می‌زدند و اشعاری مانند «لال انه لال انه / پار بوردا امسال انه / سنخ مشت بارانه»<sup>۴</sup> (لال می‌آید،

لال می آید / پارسال رفت و امسال می آید / با صندوقی پر از بار می آید) و اشعاری به این مضمون می خواندند و صاحب خانه ها دم در آمده و به رسم پیشینیان هدیه ای همچون گردو، تخم مرغ یا مبلغی پول در کیسه می گذاشتند. شب که فرا می رسید بزرگان و خانواده ها گرد هم جمع می شدند و با خواندن ترانه های محلی، خوردن غذا، صرف شیرینی های محلی و شکستن گردو به نام هر یک از حاضران، شعری برای او می خواندند که معمولاً از اشعار امیر پازواری<sup>۵</sup> یا رضا خراط<sup>۶</sup> بوده است و در صورت سالم بودن گردو به باور خود می گفتند که «آن فرد در سال بعد، سالی پر از برکت و سرزندگی دارد» و در صورت خراب بودن گردو می گفتند که «آن فرد سال بعد سالی خوب و خوشی نخواهد داشت».

## نوروز خوانی

آیین ها نوروز خوانی دو هفته پیش از نوروز انجام می شد. دو نفر از افراد محلی به نام نوروز خون [nuru-zun] با خواندن آواز محلی در وصف بهار و نو شدن طبیعت و زدن دهل به محله ها رفته و خبر آمدن نوروز را می دادند و مردم در ازای این خبر از هر چه می خواستند به آن ها مانند پول، برنج، تخم مرغ و غیره عیدی می دادند.

## چهارشنبه سوری

پیش از فرا رسیدن نوروز در چهارشنبه آخر هر سال، بومیان هر منطقه جشن چهارشنبه سوری برپا می کنند. در این روز هفت آتش روشن کرده و افراد از روی آن می پرند و این شعر که «زردی من به تو، سرخی تو به من» را میخوانند و نشان دهنده احترام و باور ایرانیان به چهار عنصر اصلی طبیعت است. در همان روز نیز زنان «آش ترش» بار می گذارند. در قدیم رسم بود که هفت نوع ترشی در

4- Lälene, lälene / pãrburde emsälene / senex mašte bãrene

۵- امیرپازواری، بزرگترین و مشهورترین شاعر و عارف نامی طبرستان (مازندران) است که دیوانی به نام «کنز الاسرار» از او باقی است. وی، شاعری است مردمی که همه توده های مردم، نامش را با «آواز امیری» می شناسند و این آواز، یکی از مهم ترین آوازهای مازندرانی است که در سرتاسر این خطه از غرب گرفته تا شرق می خوانند.

۶- شاعر و ترانه سرای مازندرانی از مردم نور که اشعارش به سبک امیری / تبری مذهبی آن در شهرهای مرکزی مازندران مانند نور، آمل و بابل رایج است.

آن می‌ریختند و به همسایگان و اعضای خانواده از این آش ترش میدادند. خانمها آش را در دیگ بزرگی می‌پختند که در آن چهل نوع گیاه و گزنه استفاده می‌شده است و انواع ترشی‌ها مانند رب کنس و آلوچه و ... در آن ریخته می‌شد. این آش با این باور پخته و خورده می‌شد که همه بیماری‌ها را در آخر سال از بین می‌برد و معروف به «آش آخر چهارشنبه» می‌باشد.

### جشن نوروز باستانی

نوروز یک جشن باستانی است که در بین ایرانیان پر از شور و شوق برگزار می‌شود. در این منطقه، زنان ایرانی مدتی قبل از فرا رسیدن نوروز خانه‌تکانی می‌کردند و وسایل خانه را مرتب و تمیز نموده و برای خود و فرزندانشان لباس‌های نو و تازه خریده و خود را برای فرا رسیدن عید آماده می‌کردند و بر سر سفره نیز از میوه‌ها و شیرینی‌های محلی قرار می‌گذاشتند. مردان نیز در زمان تحویل سال با شلیک تیری به آسمان آغاز نوروز را به همگان اعلام می‌کردند و نیز پیش از تحویل سال و شلیک تیر، یک یا دو تن از اعضای خانواده با یک کاسه آب و آئینه و قرآن و یک بوته سبزی (همیشک) به پیشواز عید می‌رفتند. چلاوی‌ها اعتقاد داشتند که سرسبزی موجب پربرکتی شغل آن‌هاست که به سبزی جنگل و طبیعت وابستگی دارد. آنگاه این یک یا دو تن درون خانه آمده و به هر یک از اتاق‌ها سر زده و با مادرمه یا «مارمه» [märrme] عید را به هم تبریک گفته و پس از روبوسی کردن، بزرگ خانواده به افرادی که مارمه کرده‌اند عیدی می‌دهد که به «مارمه سری» [märrmesari] نیز معروف است. سپس تمام افراد خانواده به خانه هم رفته و این عید باستانی را به هم تبریک می‌گویند. پس از چند روز در روز ۱۳ فروردین (سبزه به در) همه افراد خانواده به دامان طبیعت می‌روند.

### مارمه [märrme]

بومیان منطقه در تمام سال، سر هر ماه که سی روز بود، مانند اول نوروز یک تن یا دو تن از اعضای خانواده به بیرون خانه رفته و آیین مارمه را انجام می‌دادند. در منطقه چلاو، بعد از برداشت گندم و

جو، آیین شکرگزاری برگزار می‌شد و کشاورزان در آن روز سالی پر برکت و شادی و شادکامی را از خداوند می‌خواستند.

## جشن عروسی

جشن عروسی نیز در منطقه چلاو با آیین‌های ویژه خود برگزار می‌شده است. برای پیوند زناشویی، پس از گزینش دختر از سوی پدر و مادر و در میان گذاشتن این موضوع با پسر، خانواده پسر یکی از معتمدان طایفه را برای خواستگاری پیش خانواده دختر می‌فرستادند. پس از طرح موضوع خواستگاری، نتیجه را به خانواده پسر اطلاع می‌داد و در صورت موافقت، یک یا دو سال نامزدی آن‌ها زمان می‌برد. در دوران نامزدی (نومزه سری) [numzesari] پسر در روز روشن نمی‌توانست آزادانه به خانه دختر رفت و آمد کند مگر هنگام شب و مخفیانه تا آن جا که اگر دختر در خیابان و کوچه، فامیل‌های درجه یک پسر را می‌دید باید پرده می‌کرد. منظور از پرده کردن این است که دختر هنگام روبه‌رو شدن با خانواده پسر می‌بایست خجالت بکشد و خود را مخفی کند. در این میان هم مسئله زر و مهر و خرج و بار هم مطرح بود. مهر و زر امروزه نیز رواج دارد ولی چیزی که امروزه برچیده شده خَرَجِ بار [xarjebār] است و آن چنین بوده که خانواده پسر یک گوساله نر، یک کیسه برنج، دو کیسه زغال، نفت، نمک، چند من روغن، قند و چای بر دو اسب بار کرده و به خانه دختر می‌فرستادند. در زمان عروسی خانواده پسر کسی را در خانه همه خویشان و اهل محل پیک می‌فرستاد و آن‌ها را برای جشن عروسی که به مدت یک هفته بود، دعوت می‌کرد. استاد خیاط نیز به خانه داماد آمده و تمام لباس عروسی اعضای خانواده عروس و داماد را در یک هفته می‌دوخت. در طول این هفته جوانان محل هر شب به منزل پسر می‌رفتند و جشن در آنجا برپا بود که به آن «خیاطِ سر» [xayyātesar] می‌گفتند. جوان‌ها در این شب‌ها، به بازی‌های محلی، خواندن ترانه، پای‌کوبی و کشتی لوچو سرگرم می‌شدند تا شب عروسی فرا می‌رسید. در شب عروسی پس از شام، جشن و پایکوبی و بازی‌های محلی تا سپیده‌دم ادامه داشت. در روز عروسی پیش از رفتن داماد به دنبال عروس، جوانان، داماد را به حمام عمومی برده و پس از دوش گرفتن، رختِ دامادی را بر تن او می‌کردند. پس از ناهار و جشن

و پایکوبی، هنگام عصر داماد به دنبال عروس می‌رفت. جوانان ده‌ها اسب را زین کرده، داماد نیز بر بهترین اسب سوار شده و به منزل عروس می‌رفتند. پیش از رسیدن داماد به عروس، آیین «انارزنی» [enärzani] برگزار می‌شد و داماد یک سیب یا انار را از بالای سر عروس می‌انداخت. از جوانان هر که آن سیب یا انار را برمی‌داشت و می‌خورد، باور بر آن بود که با خوردن آن بختشان باز می‌شود. بعد از پایان جشن عروسی، آیین سه کاسه روز پس از سه روز انجام می‌شد.

اعضای خانواده‌های عروس و داماد گرد هم می‌آمدند. عروس به خانواده داماد خلعتی می‌داد (خَلت [xelat]) و خانواده‌ها اندکی پول به عروس هدیه می‌دادند. در همان روز نخ‌های زیادی را بر بالای سقف اتاق عروس بسته (رَجه بن) [rajeban] و تمام جهیزیه‌های آن زمان عروس که اعم از ده عدد سفره، ده عدد کیسه متخالی (نوعی پارچه)، ده عدد دستمال کتان گلدوزی شده، جوراب‌های پشمی، پایپچه‌های مختلف شله و پاتوه، بند شلوار با چندین رنگ، سارخ، جاجیم، چادر شب، کلاه نمدی، شلوار و کت پشمی، جلیقه پشمی، پیراهن کتان، دامن کوتاه (کل دامن) [keldämen]، پیراهن کوتاه، کت زنانه مخمل و دیگر چیزها بوده را بر این نخ‌ها گذاشته و عروس زیر آن می‌نشست که به این آیین، «رَج بن» [rajben] یا «رَج گیرون» [rajgirun] می‌گفتند.

### جشن بیست و شش نوروزماه

جشن باستانی نوروزماه بیست و شش برابر است با روز پیروزی ایرانیان بر تورانیان، که در آن روز بنا به فرمان فریدون پادشاه ایران زمین مردمان کوهستان البرز بالای کوه رفته و گیاهی به نام گون را آتش می‌زدند. این کار را «دازه گردانی» [dāzegardāni] می‌گویند. در این روز پهلوانان تنومند با هم کشتی لوچو می‌گرفتند و با لله و موسیقی محلی اجرا می‌کردند.

## بازی‌ها

از جمله بازی‌های محلی دیار چلاو می‌توان به کیی کا، شورده بورده کا، مرده بورده کا، تبکا، چوپلیک کا، اغوزکا، پلنگ لاش، اوردنگتیر و دینکا اشاره کرد.

## قصه‌های قدیمه چلاو

### افسانه خاله وصی (وصیه)

در کوهستان چلاو در روستای گنگرج کالا، در مکانی که آن را ارشتسر می‌نامند، طایفه‌ای به همین نام زندگی می‌کردند که از طایفه‌های گنگرج کلاوی چلاو بودند. خانواده‌های آن‌ها هم‌اکنون در دو نقطه به نام‌های کردنشیر، دایو و خلارد زندگی می‌کنند. خاله وصی پیرزنی از طایفه ارشتسر بود. از زندگی خاله وصی خبر چندانی در دست نیست، اما آن چه سینه‌به‌سینه از این شیر زن چلاوی گفته شده این است که او آخرین بازمانده در محله ارشتسر بوده، یعنی به هر دلیلی ساکنان آن مکان را ترک کرده و او تنها کسی بوده که تا زمان مرگ در آن جا می‌زیسته است. پیران و بزرگان منطقه بر این باورند این زن شجاع و نترس از پس همه امورات زندگی به تنهایی برمی‌آمده، او ماما بوده که در گویش محلی به آن «گت مار» [gatmār] گویند. برای به دنیا آوردن کودکان به روستاهای دوروبر می‌رفته و کارش را به درستی انجام می‌داده است. گفته‌اند که او با جنیان در ارتباط بوده و آن‌ها شب هنگام به دنبالش آمده و او را سوار بر اسب با عزت و احترام به مکان‌های خود برده و برای به دنیا آوردن کودکان از مهارت او استفاده می‌کردند. یکی از شب‌ها، خاله وصی به دنبال جن‌ها به منزلشان رفت. زن باردار پیراهنی زیبا بر تن داشت که همانند پیراهن عروسی خاله وصی که در صندوق خانه او قرار داشت، بود. خاله وصی با دیدن این پیراهن تردید کرد که آن پیراهن عروس اوست. پس از به دنیا آوردن کودک جن، قطره خونی را با انگشتانش برداشت و به آن پیراهن زد. جنیان چند عدد سکه اشرفی در ازای زحمت به او داده و او را به خانه خودش برگرداندند. صبح فردا در صندوقچه خود را باز

کرده پیراهنِ عروسی خود را برداشت و دید که همان لکه خون روی پیراهن است. گویا جنیان لباس و لوازم انسان‌ها را برداشته، استفاده می‌کنند و سر جای خود بر می‌گردانند. هم‌چنین می‌گویند در یکی از شب‌های زمستان، خاله وصی صدای نعره پلنگی را شنید که در حیاط منزلش پرسه می‌زد. بومیان بر این باورند که اگر زمانی با پلنگی روبرو شدند پیش از این که پلنگ دست به یورش ببرد، جمله «ای پلنگ مرا شل گر دره» را با صدای بلند بگویند، پلنگ پس از شنیدن آن جمله، آن جا را ترک می‌کند، چرا که از بیماری گر می‌ترسد. خاله وصی این جمله را چندین بار تکرار کرد، اما پلنگ هم‌چنان نعره می‌کشید و از حیاطش بیرون نمی‌رفت. خاله وصی ناچار شد که با پلنگ سخن بگوید. پیرزن به پلنگ چنین گفت که من پیرزنی تنها در این کوهستان هستم و تو از جان من چه می‌خواهی؟ خانه‌های قدیمی روزنه کوچکی به ابعاد ۲۰×۲۰ داشت که صاحبان خانه هنگام شب با پارچه یا پشمِ گوسفند آن را می‌پوشاندند و در روز آن را بر می‌داشتند. ناگهان آن پارچه بر زمین افتاد و پلنگ یک دست خود را درون اتاق کرد. خاله وصی از آن جا که زنی شجاع بود نترسید و آسوده خاطر بود که پلنگ از آن سوراخ نمی‌تواند به درون آید. نخست با چوب دستی‌اش خواست پلنگ را از آن جا دور کند اما نزدیک‌تر که رفت، دید بر کف دست پلنگ خاری بزرگ فرو رفته است. او با زیرکی‌اش بی‌درنگ خواسته پلنگ را دریافت. خاله وصی با نزدیک شدن به دست پلنگ، او را نوازش کرد و سپس خار را از پنجه پلنگ در آورد و جای خار را با داروی گیاهی و پارچه بست و به پلنگ گفت که دیگر مشکلی نداری. با شنیدن حرف‌های خاله وصی پلنگ دست خود را از آن روزنه بیرون برد. به گفته خاله وصی، پس از بهبود زخم دست پلنگ، شوکایی (گوزن کوچکی در جنگل‌های هیرکانی) را شکار کرد و در ایوان خاله وصی گذاشت. صبح فردا که خاله وصی از اتاق بیرون رفت و دید شوکایی بر ایوانش است. او دریافت که این شکار برای سپاس و قدردانی از او به دست پلنگ بوده است.

## افسانه سگ و پلنگ

یکی از دام‌داران چلاوی به نام مشهدی حسین جان اردشیر گنجر دارای دویست رأس گاو و چراگاه‌های زیبا و سرسبز از بلیران تا بلندی‌های بیلاق چلاو بوده است و هنوز فرزندان او دام و چراگاه‌ها را البته به تعداد کم‌تری در اختیار دارند. در دام‌سرای مشهدی حسین جان در حدود ۸۰ سال پیش یک رویدادی رخ داده که داستان آن به افسانه پهلو می‌زند. دام‌های او در حومه روستای بلیران در چراگاهی به نام اردشیران که جای دهی زمستانه آن‌ها بود در حال چریدن بودند. مشهدی حسین جان به همراه دام پنج سگ داشت که یکی از آن‌ها مادر چهار سگ دیگر بود. در بعد از ظهر یک روز، سگ‌ها پارس‌کنان به سوی جنگل تاختند. گالش‌ها به دنبال سگ‌ها راه افتاده و به جنگل رفتند تا ببینند که سگ‌ها برای چه پارس می‌کنند. ناگهان دیدند که سگ‌ها زیر درختی بلند گرد آمده، بالای درخت را نگاه می‌کنند و پارس می‌کنند. گالش‌ها وقتی به بالای درخت نگاه کردند دیدند که پلنگی بالای درخت است و سگ‌ها زیر آن درخت او را دوره کرده‌اند. بومیان این کار را نشان توانمندی سگ می‌دانند و می‌گویند «که پلنگ دار هدانه» یعنی با فشاری که به پلنگ آوردند وادارش کردند به بالای درخت برود. گالش‌ها بر آن شدند تا برای پایین آوردن پلنگ درخت را ببرند. وقتی درخت را بریدند پلنگ بر زمین افتاد و چون سگ‌ها از یک خانواده یکی مادر و دیگر برادر هم بودند با تمام نیرو به پلنگ یورش بردند و او را گرفتند. و با همکاری گالش‌ها پلنگ را کشتند. پس از آن رویداد همه چیز به حالت اولیه بازگشت و در دام‌سرا آرامش نسبی پابرجا بود تا این که در بعد از ظهر یک روز، پلنگ نری که جفت آن پلنگ کشته شده بود، در کنار دام‌سرا نعره کشید. گالش‌ها دریافتند این پلنگ به دفاع از جفت خود و برای انتقام آمده است. چند روزی نکشید که یکی از سگ‌ها ناپدید شد و به ترتیب سگ مادر و سه فرزند آن را پلنگ خورد. گالش‌ها ناچار شدند تنها سگ به جای مانده را درون دام‌سرا زنجیر نموده و از آن پاسداری کنند. کار به جایی کشید که پلنگ برای بردن آن سگ زیر تالار دام‌سرا گودالی کند تا درون تالار بیاید ولی نتوانست. زمان سپری شد. تا بهار گالش‌ها از این سگ بر جا مانده مراقبت ویژه‌ای نمودند تا این که بهار دام‌ها به بیلاق رفتند. گالش‌ها کمی خاطر جمع شدند که



این جا بیلاق است و پلنگ هرگز به دنبال سگ به این جا که با جای قبلی پنجاه کیلومتری فاصله دارد نمی‌آید. دو روزی نگذشته بود که صبح‌گاه، گالش برای غذا دادن سگ بیرون از تلار رفت و هر چه سگ را صدا زد از او خبری نبود. این خبر خیلی زود در میان دامداران پیچید که پلنگ سگ مشهدی حسین جان را برده است. پس از مدتی دامداران برای پاسداری از چراگاه‌های قشلاق خود گالشی را به قشلاق می‌فرستند. وقتی گالش مشهدی حسین جان به همان چراگاه اردشیران که داستان پلنگ و سگ‌ها در آن جا روی داد و به درون تلار رفت با منظره شگفت روبه‌رو شد. درون حرمسرا، جایی که آتش می‌افروزند دو چوب بلند افقی به بلندی دو متر جایگاه آتش بود که به گویش محلی آن را «تَش سَرچو» می‌گویند. آن سگ آخری که در بیلاق ناپدید گشته بود بر همان دو چوب قرار داشت با دست و پاهای شکسته که در بدنش فرورفته و از گرما استخوان و پوست‌اش خشک شده گویی تاکسیدرمی شده باشد. هر چند برای این گالش چشم‌اندازی درک شدنی نبود اما چیزی بود که با چشم می‌دید. گالش‌ها از پیشینیان خود شنیده بودند که اگر پلنگی خشم گیرد بی‌تردید از آن انسان یا حیوان انتقامی سخت خواهد گرفت. این رخداد دهان‌به‌دهان گشت و همه از آن باخبر شدند تا این که یک روز یکی از شکارچیان منطقه به دام‌سرای مشهدی حسین جان آمد و باب‌گفت‌وگو در باره سگ و پلنگ باز شد. این شکارچی چنین گفت که در بهار همان سال از قشلاق بلیران به سوی بیلاق چلاو می‌رفته که در میان‌بند - مکانی مال‌رو به نام ارشته‌بند که قشلاق را از بیلاق جدا می‌سازد - ناگهان صدای خش‌خش برگ‌های درختان به گوش رسید. خود را میان صخره‌ها پنهان کرد. سگی قرمز رنگ را دید که برگردنش خطی سفید داشت به سمت پایین در حرکت بود. در پشت سرش پلنگی آشکار گشت که هرگاه سگ می‌خواست راه را کج کند و به دیگر سوی برود پلنگ با نعره‌ای در پشت سر او را وادار به ادامه راه می‌کرد و نمی‌گذاشت از راه بیرون برود. شکارچی با دیدن آن صحنه فهمید که پلنگ این سگ را اسیر کرده و به سمت قشلاق می‌برد. او دست بر تفنگش برد تا آن پلنگ را هدف قرار دهد، اما چون تفنگ‌ها در آن زمان چخماخی بودند یا چاشنی داشتند زمانی که ماشه را کشید چاشنی کار نکرد و پلنگ و سگ از آن جا رفتند.

## فهرست از دانش بوم جنگل نشینان

با توجه به آنچه که در کتاب بیان شده است، فهرستی از دانش های بومی در اینجا آمده است.

### دام پروری :

- دام داری از جمله کارهایی بوده که بر پایه دانش بومی بوده است. این موضوع در بخش دام داری این کتاب توضیح داده شده (چرای به موقع، خروج به موقع دام از چراگاه، برنامه ریزی برای کوچ و استراحت دادن به زمین، و بسیاری موارد دیگر).
- پرورش گاو به طور خاص گاوهای نر که دام داران از گوساله نر نیرومند جدا کرده سپس آن ها را با علف سردرختی (دارواش یا دارولگ) پروار می کرده اند، تا سن پنج سالگی آن ها را تربیت نموده و از آن ها برای بارکشی استفاده کرده و مهم تر از آن برای کشت به گاو آهن می بسته و زمین را شخم می زده اند. هم چنین این گاوها را به مردم جلگه نشین برای شخم زدن اجاره می دادند و آنها نیز در پاییز پس از برداشت برنج اجاره این گاوها را می پرداختند. پرورش اسب برای بارکشی و سوارکاری و نیز ساخت البسه مانند پالان از جمله توانایی های دیگر بوده است.
- دام داران برای این که از دام بهره بیش تری ببرند از نژاد دامی را برمی گزیدند و دام نر گوسفند و بز را جراحی کرده و آلت این حیوان را از کار می انداختند که باعث چاق شدن و پروار گشتن آن می شده و از فروش آن سود بیش تری می کردند. به بز نری که اخته شده بود و ته و گوسفند را بخته می نامیدند. برای روزهای گرم که دامها به سختی حرکت می کردند و ته را محرک و پیشروی گله می کردند.
- دود کردن لت: لت به همان تخته های کوچک جنگلی گویند. گالش ها برای دور کردن پشه ها

از گاوها در فصل بهار پیش از بیلاق آن را می‌سوزانند. دود برخاسته از این لت‌ها پشه‌ها را دور می‌کند. شناخت لت و شیوه دور کردن پشه‌ها موضوعی که به آسانی پدید نمی‌آید و دست‌آورد سال‌ها زندگی در جنگل است.

• مردم برای نگهداری مواد غذایی برای مدت طولانی و جلوگیری از فاسد شدن فرآورده‌های لبنی همچون پنیر و کره و گوشت و خیلی از چیزهای دیگر، آن‌ها را در پوست گوسفند می‌نهادند و در جای خنک نگهداری می‌کردند کره را هم به همین شیوه و یا گوشت را با روغن دامی سرخ نموده و در جایی که زندگی می‌کردند چاهی می‌کنند و مواد غذایی فاسدشدنی در آن می‌گذاشتند. به این چاه‌ها، سردابه می‌گفتند.

• دام‌دارانی بودند که هزار رأس گوسفند داشته و بیش از نصف آن‌ها در یک‌زمان صاحب بره می‌شدند، اما نکته مهم این است که بیش از هفتاد درصد آن‌ها یک رنگ بودند و دام‌دار از بین آن‌ها همه این بره‌ها و یا گوسفندها را می‌شناخت و می‌دانست که کدام بره متعلق به کدام گوسفند است. زمان‌هایی که دام‌ها در یک چراگاه باهم بودند و با هم برخورد داشته و در هم می‌شده‌اند آن‌ها به آسانی دام‌های خود را می‌شناختند و از هم جدا می‌کردند. این در مورد گاو‌داران هم به این شکل بوده است چنانچه دام‌داری گم می‌شد و پس از دو یا چند سال در دام‌سرای دیگر آن دام را می‌دید باز هم آن را می‌شناخت. هم‌چنین دام‌دار با شنیدن صدای زنگوله دام، آن را می‌شناخت. این دانشی است که دامداران طی هزاران سال به آن دست یافته‌اند. از میان دام‌داران کسانی بودند که چشم‌های خود را بسته‌اند، بز یا گوسفندی را نزد آنها آوردند و آن‌ها با چشم بسته، با دست کشیدن روی موی بز دریافتند که این بز نامش چیست و چه رنگی است!

• دام‌داران صدای یک زنگوله را از میان صد زنگوله می‌شناختند. حتی اگر زنگوله‌ای یک دهه پیش بر گردن دام آویزان بوده، پس از ده سال آن زنگوله در گردن دام کسی بود و صدایش را می‌شنید، دقیقاً آن را می‌شناخت. دیده شده است دام‌داری زنگوله‌ایی داشت که آن را گم کرده بود و پس از پانزده سال در یک کیلومتری دام‌سرا، گله‌ای از دام دیگر در راه بوده و این دام‌دار

به دوستان خود گفت این صدای زنگوله ای است که ما در گذشته داشتیم! آن گاه رفتند و بررسی کردند و دیدند که درست است. ده ها مورد بدین صورت رخ داده است.

- چنان چه دست و پای دامی می شکست، دامدار با تنظیم کردن استخوان و بستن آن باعث خوب شدن حیوان می شد. برای بیماری های دامی نیز از داروهای گیاهی موجود در محل بهره می بردند.

- در مواردی پیش می آمد که یکی از گاوها و یا گوسفند آن ها که دارای بچه بوده، آن را در اثر بیماری و یا حادثه از دست بدهد. این حیوان حاضر به ادامه شیردهی به گوساله یا بره دیگری نمی شد و دامدار برای بهره برداری بهتر به مرور زمان آموخت پوست بچه آن حیوان که گاو یا گوسفند بوده را بر روی گوساله یا بره دیگری قرار می داد، روی آن ادرا را مادرش را مالیده و نمک بر آن می پاشید و چند روز به این شیوه گوساله یا بره را در پیش حیوان ماده قرار می داد و تکرار این کار باعث این می شد که حیوان ماده این بچه که متعلق به خودش نبوده را به عنوان بچه خود می پذیرفت و گوساله یا بره هم زمان از مادر اصلی خود نیز تغذیه میکرد.

- چوپانی که گوسفند داشت، پاییز پیش از ریختن برگ درخت، برگ های سبز و خوب درختان چون مرمر و موزی را گرد می آورد و بر روی درخت که چند شاخه در یک ردیف داشته خزانه می کرد تا در فصل زمستان و در برف و سرما به بره ها داده و جایگزین علوفه آن ها می شد.

- یکی دیگر از دانش های بومی دامداران منطقه، تربیت سگ گله است. دامداران سگ های زیادی را برای نگهبانی گله بزرگ و تربیت می کردند که به دو گروه تقسیم می شدند. گروهی سگ هایی بودند که صبح هر روز پس از خوردن غذا به دنبال گاو و گوساله یا گله گوسفند می رفتند، تا غروب همراه آن ها به دامسرا باز گردند و گروهی دیگر سگ هایی که از دامسرا حفاظت می کردند. این سگ ها در کار حفظ و نگهبانی از دام چند برابر یک انسان کارایی داشتند.

• در دامسرا، مرغ و خروس هم پرورش می‌دادند که جدا از گوشت و تخم مرغ آن‌ها، منفعتی که خروس داشت این بود که با چند نوبت آواز در شب و در روز زمان تقریبی را به دامدار گوش زد می‌کرد. هم‌چنین، صدا و آواز خروس در دامسرا به مبنای آبادی بوده و دل‌تنگی و تنهایی دامدار را التیام می‌بخشید.

### ماهگیری:

برای ماهگیری در رودخانه گرم‌رود بلیران از برگ درختان لرگ استفاده می‌شد. بومیان می‌دانند که آب برگ لرگ بوی خاصی دارد، سمی است یا ترکیبی دارد که وقتی در رودخانه ریخته می‌شود ماهیان رودخانه بیهوش می‌شوند. درخت لرگ در همه جای جنگل یا در بلندی‌ها نیست و در حریم رودخانه می‌روید.

### کشاورزی:

در منطقه چلاو و بلیران در قدیم هشت آسیاب آبی وجود داشت که مردم منطقه و مردم مناطق دیگر محصولات گندم و جو را با این آسیاب‌ها آرد می‌کردند. تمامی این آسیاب‌ها و ابزار آلاتی که در آن به‌کار می‌رفت ساخت مردمان بومی همین منطقه بوده است. این آسیاب‌ها در مسیر رودخانه‌ها با مصالح طبیعی ساخته می‌شدند.

داشتن گاه‌شمار کشت برای بهره‌برداری بهتر از زمین و کشت‌زار. کشاورزان می‌دانستند که زمین برای بهره‌برداری بهتر به تنفس نیاز دارد. از این رو، برای استراحت زمین یک سال در آن کشتی انجام نمی‌دادند. جایی که کشت می‌شده را دایر و جایی که برای استراحت زمین کشتی در آن سال انجام نمی‌شد بایر می‌نامیدند و این مناطق هر سال جابه‌جا می‌شدند.

## زنبورداری :

زنبور برای عسل آوری به جنگل و چراگاه می رود. در فصول مختلف دامداران به جهت بودن گل و شهد، زنبور را به جاهای ویژه دشت میان بند و بلندی ها جابه جا می کنند. بومیان از روی تجربه می دانند گیاهان مناسب برای زنبور در کجا می رویند.

چلایوان برای زنبورداری طبیعی از تنه درخت درخت بهره می بردند. آن ها تنه درخت را خالی کرده و در آن موم می نهادند و آن را بر بالای درخت بلندی جاسازی می کردند. آن گاه زنبورهای وحشی که در کندو به خاطر موم گرد می آمدند را به جایگاهی به نام مازکله می بردند.

زنبورداران برای این که زنبور بهتر بتواند زاد و ولد و تولیدمثل کند و عسل فراوان دهد، با طناب های بسیار بلند که از موی دم گاو درست می شد کندوهای عسل را بر بالای درختان ازار، موزی و بلوط، در نقطه خوبی که از نور و آفتاب خوب و درخوری داشت، می گذاشتند. کندوی عسل در بالای درخت از دست خرس در امان بود، صبح ها کندوها زودتر توسط نور خورشید گرم شده و زنبورها به کار مشغول می شدند.

مردم چلاو برای پیدا کردن عسل جنگلی به جاهایی نزدیک آب و چشمه می رفتند. زمانی که زنبور عسل برای آب گرفتن به سرچشمه می آمد، یکی از آن ها را گرفته و نخ سفید کوچکی را به پای زنبور می بستند و از پی او تا جایی که کندو قرار داشت می رفتند. معمولاً کندوهای این زنبورهای وحشی در تنه درختان بزرگ قرار داشت. به این ترتیب دامدار می توانست مکان کندو را پیدا کند و از آن جا عسل بردارد به شکلی که زنبور هم بتواند به زندگی خود ادامه دهد و بارها بارها از آن درخت عسل بردارد.

## پرورش کرم ابریشم:

این فعالیت توسط زنان انجام می‌شد. نخست تخم کرم ابریشم را در دمای معین گرم نموده و پس از تبدیل شدن آن به کرم آن را بر تخته‌هایی نهاده و از برگ درخت توت که در منطقه فراوان یافت می‌شد برای تغذیه کرم‌ها بهره می‌بردند. کرم‌ها پس از رشد کافی به مرحله‌ای می‌رسند که به پیله و سپس به پروانه تبدیل می‌شوند. در گذشته، پیله‌ها را برای گرفتن نخ ابریشم در دیگی می‌گذاشتند، با کمی آب می‌جوشاندند، با چوب کوچکی آن را چرخانده و نخ‌ها را می‌گرفتند. سپس برای بافت بافته‌ها / پارچه‌های دست‌بافت و صنایع دیگر آن را به‌کار می‌بردند.

## صنایع دستی:

- پشم گوسفند را تبدیل به نخ کرده و آن را برای بافت لباس و دیگر بافته‌ها مانند جوراب پشمی کوتاه (پش جرب) و بلند و کفشک، چوقا و پش سلوار، لمه کلاه، پاتوئه، شله پاتوئه، جاجیم، ایزار، سفره، جلغزه، پش جلغزه و غیره و برای رنگ کردن آن از پوست گردو و انار پس از جوشاندن استفاده می‌کردند.

- درگذشته چون طناب به شکل امروزی نبود، مردم از پشم دام، طناب یا رسن و حلقه سر طناب راکه امروز فلزی است از چوب درختی به نام «ته دونه» درست می‌کردند که به آن «تقاله» گویند. پوست درخت نمدار را نیز در جاهای ویژه به جای طناب به‌کار می‌بردند (مانند سربندی چوب‌های خانه‌ها و دروازه چوبی (لوش)).

- از چوب برای مصارف دیگر زندگی نیز استفاده می‌شد. از چوب سُر، ولیک، افرا و شر (شمشاد) برای درست کردن کچه (قاشق)، کترا (قاشق بزرگ) و انواع قاشق‌ها و ظروف غذاخوری مانند خرده‌خار (ظرف بزرگی که در آن گالش‌ها دست‌جمعی برنج یا غذا می‌خوردند)، کلز (که کاربردش برای ماست و شیر است)، کشن (جا قاشقی امروزی)، جوله (ظرف شیردوشی) و کتلوم که برای

رشتن نخ (نخ ریزی) به کار می‌رفت، استفاده می‌شد.

• کار و کرچال: دستگاه دستی و سنتی پارچه‌بافی که بدنه و کل لوازمش از چوب درست می‌شد. با کرچال نخ دست‌ساز را از پشم یا پنبه و دیگر نخ‌ها می‌گرفتند. ابزار ریسندگی همه از چوب بود مانند کتوم، چل، کرچالو. شانه‌های فلزی به نام شونه سر که برای جداسازی و تمیز کردن پشم به کار می‌بردند.

• چوب مصارف بسیاری داشت: از چوب صندوق‌های چوبی در طرح‌ها و اندازه‌های گوناگون به تعداد افراد خانوار درست می‌نمودند. تلم نیز از چوب ساخته می‌شد.

• ساخت ابزارهایی که روزانه در زندگی کاربرد بالایی داشته است از جنس فلز و سفال مانند تبر، داس، ماشه، کارد-چاقو، حسوم و نیز ساخت کارگاهی که در آن انواع ظروف سفالی در منطقه تولید می‌شده و نیز ساخت انواع رنگ‌ها از پوست و میوه درختان.

• بهره‌برداری از چوب جنگل برای ساخت ابزار کشاورزی و دام‌پروری پیشینه‌ای دیرینه دارد. در گذشته مثل امروز آهن وجود نداشت. از چوب، بیل چوبی (گرواز)، بلو چوبی (فکا)، گاو آهن (ازال) و ساخت دستی برای برداشت ذغال می‌ساختند.

• مردم این منطقه شناخت خوبی از سنگ داشته‌اند و استادکارهایی بوده‌اند که سنگ‌های بزرگ را می‌تراشیدند، آن‌ها را برای تزئینات و برای قبر و سر مزار کنده‌کاری کرده و با قلم‌های فولادی دست‌ساز روی سنگ به شکل‌های مختلف کار می‌کرده‌اند. این اشکال و خط زیبا نشان از دانش و هنر این مردم دارد.

### طب سنتی:

در گذشته طبابت به شکل امروزی نبود و مردم چلاو که با گیاهان جنگل و چراگاه‌ها به خوبی آشنایی



داشتند، از دانش طب سنتی خود استفاده میکردند. مثلاً از گیاه باریجه برای درمان عفونت و استریل نمودن زخم یا از گیاه ککی مار برای ترمیم زخم بهره می بردند. توان جراحی سرپایی برای درآوردن خال از دست و پا را نیز داشتند. اگر چشم کسی درد می گرفت با خواندن دعا و فوت کردن در چشم و کارهایی چون برگرداندن کوله چشم آن ها را درمان می کردند.

### گاه شمار چالو:

دانستن دقیق گاه شماری ماه ها و فصل ها همگی بر پایه تجربه بود. بومیان از روی هرگونه تغییر در جهت باد یا تغییر صدای حیوانات یا به صدا درآمدن ناگهانی و بی موقع حیوانات و پرندگان می توانستند وضع هوا و حتی در برخی اوقات پیش آمد زلزله را پیش بینی کنند.

گاه شمار بومی دارای دوازده ماه سی روزه بعلاوه پنج روز افزوده (اندرگاه) به نام پتک است و کبیسه در آن اجرا نمی گردد. به همین خاطر سرسال در زمان اجرای کبیسه سال شمسی يك روز جابجا می شود. ترتیب تقویم روایی چالو بر اساس گفته های مردمی از زمانی آغاز می گردد که با نوروز باستانی (آغاز اعتدال بهاری) در سال هجری شمسی برابر است اما به دلیل اجرا نشدن کبیسه؛ سرآغاز ماه مبدا همیشه تغییر می کند. از طرفی اعتقاد به فرارسیدن بهار زودرس (اونه ماه)- به همراه دیگر فصول سال - به اندازه يك ماه؛ بیانگر رواج نوعی دیگر از شمارش سال بین مردم است. ولی با آگاهی از توالی و نام ماه ها و چگونگی اجرای تقویم مزبور، ترتیب ماه های آن بدین قرار است: ۱- فردینه ماه ۲- کرچه ماه ۳- هره ماه ۴- تیره ماه ۵- ملاره ماه ۶- شروینه ماه ۷- میره ماه ۸- اونه ماه - پنج روز پتک- ۹- ارکه ماه ۱۰- ده ماه ۱۱- وهمنه ماه ۱۲- نورزه ماه؛ لازم به ذکر است که توالی ماه های مذکور با جایگاه برابر ماه های شمسی تفاوت دارد. اکنون فردینه ماه در تقویم روایی چالو- به دلیل اجرا نشدن کبیسه با حدود چهار ماه اختلاف- تقریباً همزمان با مرداد ماه شمسی است. ماه های مذکور در برخی نقاط- جدا از تغییرات زبانی و لهجه ای- دارای اسامی دیگری هم هستند به طوری که فردینه ماه را سیاماه؛ میره ماه را- با اعتقاد بر انتسابش به سادات- سیده ماه؛ نورزه ماه را عیده ماه و اسپه

جانه ماه و پتک را خمهسه می نامند. همچنین در تقویم روایی چلاو هر روز دارای اسم خاصی است. روز آغاز ماه را مارمه، روز دوم را مائده و روز سوم تا ششم را با پیشوند بنه به صورت بنه سه، بنه چهار و... بیان می کنند. روزهای هفتم الی بیست ونهم را که یک روز به نام کرج دارد- به صورت عددی ۷-۸-۹ و... و روز آخر را ماه سر و آخرین می گویند. در این تقویم ملاک تغییر تاریخ هر روز، غروب آفتاب است. اما انجام مراسم تحویل هر ماه جدید پس از طلوع آفتاب در اولین روز آن با نام مارمه، نشانه ای باستانی از آغاز تاریخ روزانه در این زمان است. نگارش تقویم در این کتاب بر اساس گفت و شنود و پرس و جوهای مکرر از اهالی محل در زمان های مختلف و بررسی چند روایت شفاهی و سند کتبی که دارای ثبت تاریخ با تقویم محلی بودند انجام گرفت. با نگاهی به جدول تقویم، به راحتی می توان دریافت که این تقویم - با یک روز اختلاف - همان گاهشماری فرسی ( یزدگردی نو) است که امروزه در تقویم های نجومی ثبت می شود. هر چند این اختلاف با انجام محاسبات مربوط به گاهشماری قابل حل است ولی به دلیل استناد به موارد فوق این اصلاح صورت نگرفت؛ چنانچه ثابت گردد روایت های قابل اعتمادی در این زمینه وجود دارند حتما این مهم انجام خواهد شد. همانطور که اشاره شد تقویم روایی چلاو همان گاهشماری فرسی ( یزدگردی نو) است. مبداء این گاهشماری ۱۰ سال بعد از مبداء هجری شمسی قرار دارد و دارای دوازده ماه سی روزه بعلاوه پنج روز افزوده به نام اندرگاه است و کیبسه در آن اجرا نمی گردد به همین خاطر سر سال آن سیر قهقرایی منظمی از قرار یک روز در هر ۴/۱۳۱۵ سال را طی می کند. یعنی سرسال از اول فروردین اعتدالی فاصله گرفته پس از ۱۵۰۸ سال دوباره به نقطه اول برمی گردد. بر این اساس از آخرین زمان برابری سرسال گاهشماری فرسی و اعتدال بهاری ( یعنی ۳۸۵ شمسی ) تا سال ۱۳۸۹ به خاطر اجرا نشدن کیبسه سرسال به اندازه ۲۴۳ روز از اعتدال بهاری فاصله گرفته است بطوری که اول فروردین ۱۳۸۹ شمسی، سال فرسی برابر چهارم اندرگاه ( خمهسه ) می باشد و برای اینکه دوباره به اعتدال بهاری برسد ۵۰۴ سال زمان نیاز دارد. با توجه به اینکه تقویم روایی چلاو هم از قانون بالا پیروی می کند و در سال ۱۳۸۹ شمسی، از سال فرسی ۱۳۷۹ سال می گذرد؛ ما از آوردن سال مبداء برای تقویم روایی چلاو خودداری کردیم.

## هواشناسی:

در گذشته سازمان هواشناسی نبود اما مردم بنا به تجربه‌ای که داشته‌اند با تکیه بر دانش خود از زمین و حیوانات جنگل می‌توانستند تا حد زیادی مسایل جوی را پیش‌بینی نمایند، مثلاً از آواز قورباغه سبز درختی (داروگ) درمی‌یافتند که هوای فردا بارانی خواهد بود یا از آواز جغد هنگام شب می‌دانستند هوای فردا چگونه است. هنگامی که در آتش نان می‌پختند اگر زمانی می‌رسید که خاکستر آتش سخت یا مثل ملات ساروج سفت می‌شد می‌گفتند که برف خواهد بارید.

## چند زبانزد رایج میان مردمان چلاو:

- گل نتونه شه لی دله بوره سازه کتین شه دم ونه
- سر اشکانی، کشه ره آغوز کنی
- پاشاکلا عروسی هسه، گنکرج سی اسب تاجنیک
- آفتو لوه ره گنه ته دیم چپسه سیوئه
- جنگ حاج محمد سلطان کنه فرد به نام امیر مکرّم تمام ونه
- بامشی ره بووته ته زور دوائه، ونه سر خاک کنه گنه مه وارئه
- سر بشکن و نرخ نشکن!
- ماست چوله ملک باج نوونه!
- از قدیم بووته اینتا مثاله، بیت خربزه نصیب شاله
- گالش دل بووه نر گوره گوگ ونه
- کوسه ره ریش بیه، خله سال پیش بیه!
- ندیه سگ نلونه
- خر بوردنه گل باغ، بووته دریغ از کنگل!

- عراقِ سگِ خی‌گیرِ نوونه!
- شالِ دمِ بن سایه نوونه!
- زیگِ ورفِ روز گیرنه!
- کرچکک خاک خاک پشکل کنه شه سر!
- جنگ حاج محمد کنه فتح به نام امیر مکرّم تموم بونه!
- خنه ره که چراغ واجب مسجد شمع سوکننه!
- صبحی تا ظهر عزادار امام حسین هسه بعد از ظهر طبل زنه یزیده!
- لوت اینجه خینی لوره همینجه هاگل!
- کل بورده ملاخنه جمعه روز ور بخرده!
- توشه ددانی که مه ابجی بوواشی!
- مه نازک گرد ناته کلفت رسن!
- بز که شیرار ونه کاله دیاره!
- وچه تا برمه نکنه مار وزنه شیر ندنه!
- خرچنگ بوته توجه یگوری شونی بووته مه اجلافیه!
- کرک که مرغنه نکنه سیو کلاج مه کرک!
- چنگ چنگ بکردی چمرانی!
- تیم به تیمه په و وینگوم به پیزا، ماره خواخر و خاله ی خرزا!
- رز که چاشتو کرسنگ شوم هر ده ور دکتمه!
- ای لکرد قلد تیل بوونه ته مشتلی مشتلی کفنه!
- هرکجه سره سودا!
- هرکجه کالا کوزه کته کش به کش خینه!
- بعد از خمسه کامل مال بالا لاریچونه!
- کوره چه به کار به شب نشینی!

- خدا دونسه وگ شاخ ندا مَر دندون!
- ورمز پشتی بینج او خینه!
- گوک پشت چنگوم پینه!
- عبا که شه رد بیه ونه هر دتا چگ تلوو!

یادداشت :

یادداشت: